

جایگاه مردم در نظارت و مهار قدرت سیاسی از دیدگاه حقوق افغانستان

میر بهمن الدین کمالزاده^۱، محمود ویسی^۲

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد، رشته فقه مقارن و حقوق عمومی اسلامی، دانشگاه مذاهب اسلامی-تهران

^۲ استاد راهنما و عضو هیات علمی دانشگاه مذاهب اسلامی-تهران

نام نویسنده مسئول:

میر بهمن الدین کمالزاده

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی و مطالعات اجتماعی (سال هفتم)
شماره ۲۴ / تابستان ۱۴۰۰ / ص ۲۱-۱

چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی «جایگاه مردم در نظارت و مهار قدرت سیاسی از دیدگاه حقوق افغانستان» انجام شده و به این نتیجه رسیده است که: اگر قدرت سیاسی، نظارت و مهار نشود، جامعه به فساد و تباهی می کشد و موجب تضییع حقوق دیگران می شود. از یک طرف نظارت بر قدرت سیاسی در حقوق افغانستان به عنوان یک حق اساسی برای مردم پذیرفته شده و مورد تاکید قرار گرفته است و مردم می توانند با استفاده از آزادی بیان، مطبوعات و رسانه ها، احزاب سیاسی، جامعه مدنی، اجتماع، اعتصاب، مظاهره و تحصن به نظارت بر قدرت سیاسی پرداخته و آن را از رفتن به سوی فساد و خودکامگی مهار کنند؛ و از طرف دیگر، موانع قانونی؛ مانند صلاحیت های گسترده رییس جمهوری و پیچیده بودن روند پاسخگو ساختن وی، و موانع عملی؛ مانند استبداد و خودکامگی، شکاف و تعارض قومی و زبانی، عدم رشد آگاهی لازم، عدم تطبیق یکسان قانون، دخالت بیگانگان و جنگ و ناامنی، مطبوعات و رسانه ها، این نظارت را به دشواری مواجه ساخته است.

واژه های کلیدی: مردم، نظارت و مهار، قدرت سیاسی، حقوق افغانستان

تبیین مسأله

بدون شک، دولت گروه اجتماعی است و مثل هر گروه دیگر اجتماعی دارای قواعد و نظاماتی است؛ ولی آنچه در این گروه امتیاز انحصاری است توان تحمیل اراده خود بر دیگران از راه اجبار مادی است، یعنی آنچه در زبان کنونی «قدرت عمومی» یا «قدرت سیاسی» می نامند. روشن است که قدرت سیاسی، اگر نظارت و مهار نشود، جامعه به فساد و تباهی می کشد و موجب تضییع حقوق دیگران می شود؛ به تعبیر مشهور «قدرت موجب فساد می شود و قدرت مطلق موجب فساد مطلق»؛ به همین لحاظ اندیشه ورزان همواره در این اندیشه بوده اند که چگونه می توان قدرت های خودکامه را نظارت و مهار کرد و از مفاسد و معایب آنها جلوگیری نمود. در نتیجه، تفکیک قوا، حاکمیت قانون، شناسایی حقوق بنیادین افراد در عرصه زندگی سیاسی و اجتماعی بشر و برقراری نظام نظارت بر اعمال حکومت و بازرسی و مهار عملکرد دولتمردان به عنوان موثرترین و مهمترین ابزارهای جلوگیری از انحراف قدرت مطرح شده است. امروزه مهمترین وجه تمایز نظام های مردم سالاری از غیر آن، وجه نظارت پذیری و پاسخگو بودن و قبول مسئولیت در قبال مردم است؛ به دلیل همین پاسخگویی به مردم و مسئولیت شناسی، واجد مشروعیت اند.

نحوه نظارت و مهار قدرت سیاسی در تمامی نظام های سیاسی، به شکل های مختلف مطرح بوده است. در حقوق افغانستان، مردم نیز می توانند از طریق مشارکت در انتخابات، مطبوعات، احزاب و تشکلهای سیاسی، تشکلهای مدنی، برگزاری تجمع و راهپیمایی ها و... نقش مهمی را در نظارت و مهار قدرت سیاسی ایفا می کنند.

حال مسأله که در این پژوهش به بررسی گرفته می شود، جایگاه مردم در نظارت و مهار قدرت سیاسی از دیدگاه حقوق افغانستان است.

تبیین مفاهیم

پیش از این که به مباحث اصلی تحقیق پرداخته شود، یک نگاهی اجمالی به مفاهیم و اصطلاحات بهتر و ضروری می نماید؛ مردم، قدرت سیاسی و نظارت، از جمله مهمترین مفاهیم قابل تعریف و تبیین در تحقیق حاضر می باشند. با توجه به این که مردم، سرزمین و قدرت عالی، از جمله عناصر تشکیل دهنده دولت به شمار می روند؛ بی فایده نخواهد بود که از دولت آغاز شود.

۱- دولت و عناصر تشکیل دهنده آن

از گذشته های دور، جوامع بشری با مفهوم دولت دست کم به صورت ابتدایی آشنا بوده اند؛ بنابراین می توان گفت حتا مردمی که به صورت ایل و قبیله می زیستند نیز به گونه ای زیر حاکمیت دولت و حاکمی بوده اند که همان رئیس ایل و قبیله باشد. در بخش هایی از کره زمین که مهد تمدن های کهن بوده اند در سده های پیشین دولت به معنای حاکمیت گسترده بر یک سرزمین و جامعه نیز وجود داشته است (عباسی لاهیجی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۵). دولت به مفهوم امروزی آن از ابداعات دوره نوزایی (رنسانس) است که با راهایی ملل اروپا از زیر یوغ نظام فیودالی و خان خانی به ظهور پیوست و دولت های بزرگ و پر جمعیت، جای دولت شهرها را گرفتند (طباطبایی موتمنی، ۱۳۹۶، ص ۲۶). امروز دولت، کاملترین سازمان متشکل سیاسی، مهمترین عضو جامعه بین الملل، عامل برقراری روابط بین الملل و در نتیجه شخص اصلی و تابع اساسی حقوق بین الملل می باشد (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۹).

در مورد دولت تعریف های زیادی ارائه شده است. در کل می توان گفت که سه عنصر چه در گذشته و چه در حال در به وجود آوردن دولت مشترک بوده اند: مردم، سرزمین و قدرت عالی. به لحاظ حقوقی نیز، یک جامعه انسانی، امروز زمانی به عنوان دولت به رسمیت شناخته می شود که سه عنصر فوق را در خود داشته باشد. این سه عنصر در نظریه هیات داور برای یوگسلاوی در ۲۹ نوامبر ۱۹۹۱ نیز یادآوری شده است^۱ (عباسی لاهیجی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۷). افغانستان با داشتن سه عنصر فوق به عنوان یک دولت، عضو اصلی و اولیه جامعه بین الملل و تابع اساسی حقوق بین الملل می باشد.

۲- مردم یا جمعیت

عنصر نخستین و اساسی وجود دولت، مردم است. دولت را نمی توان به عنوان نهادی بشری بدون مردم، تصور کرد. رابطه ی حقوقی و سیاسی که دولت را با جمعیتش پیوند می دهد تابعیت نامیده می شود (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۰). بر حسب دولت ها، افراد به شیوه های گوناگون (اصل خون، اصل خاک و کسب) حق تابعیت را به دست می آورند. این رابطه ی حقوقی (تابعیت) منجر به یکسان شدن حقوق و تکالیف شهروندی از جمله در زمینه حق رای، خدمت وظیفه و حمایت سیاسی در خارج از کشور می گردد (عباسی لاهیجی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۲). امروز برای تشکیل یک دولت کم بودن و زیاد بودن جمعیت مهم نیست؛ جزیره پالاو با جمعیت ۱۶۰۰۰ نفر و جمهوری خلق

۱. دولت جامعه ای متشکل از یک سرزمین و جمعیتی پیرو یک قدرت سیاسی سازماندهی شده.

چین با جمعیت بیش از یک میلیارد نفر، هر دو به عنوان کشور شناخته می شوند (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۱) و همچنان منظور از مردم یا جمعیت، تنها اجتماعی از افراد و توده ای از انسان های پراکنده نیست؛ بلکه جماعت یا مردم هستند که دارای مشترکات و پیوندهای می باشند که آنها را به عنوان یک هویت مستقل تحت نام ملت در عرصه بین الملل متمایز می سازد. بعضی ملت را متکی بر عوامل حقیقی و عینی؛ مثل جامعه مشترک تاریخی، مذهب، زبان، فرهنگ، آداب و رسوم (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۱) که خارج از اراده افراد و میل آنها می باشد می دانند (نظریه آلمانی) (عباس لاهیجی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۳) و بعضی دیگر بر علاوه عوامل مادی، بر عوامل ذهنی؛ مثل آداب و رسوم مشترک، طرز زندگی مشترک به ویژه اراده زیست مشترک که ریشه در تاریخ و گذشته مشترک آنها دارد، منافع مشترک و روابط عاطفی یعنی اراده زندگی مشترک توجه دارند (عباسی لاهیجی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۴).

بی فایده نخواهد بود که در مورد دو واژه ملت و امت هم کوتاه اشاره شود: واژه ملت در اصل واژه عربی است و به معنای راه و روش است. تمام موارد استعمال آن در قرآن نیز پانزده مورد (مله ده مورد، ملتهم دو مورد، ملتکم یک مورد و ملتنا دو مورد) به همین معناست؛ اما در زبان فارسی و در اصطلاح حقوقی-سیاسی، مفهومی کاملاً متفاوت با معنای اصلی خود پیدا کرده و به یک واحد اجتماعی که عوامل پیوند دهنده مادی و معنوی مردم آن را با هم مرتبط ساخته است، گفته می شود (جوان آراسته، ۱۳۸۷، ص ۳۱۸). در مورد تفاوت مردم و ملت باید گفت که هر گروه مردم، ملت نیست. مردم نام عام است برای هر گروه اجتماع انسانی و یک پدیده طبیعی-تاریخی است؛ اما ملت یک پدیده تاریخی-سیاسی است. مفهوم ملت گاهی از مفهوم مردم گسترده تر، زمانی از آن تنگ تر و زمانی هم باهم برابر و یکی است (ابوالحمد، ۱۳۸۲، ج ۱/ ص ۱۱۲-۱۱۳). امت را نباید با ملت اشتباه کرد؛ امت یک مفهوم اعتقادی و ایمانی است و آن معمولاً گروه ها، اقوام و نژادهای مختلف را در بر می گیرد؛ مثلاً امت اسلامی یا امت مسیح؛ در حالی که ملت یک مفهوم سیاسی است (طباطبایی مومنی، ۱۳۹۶، ص ۳۴).

۳- سرزمین

یکی از ارکان تشکیل دهند دولت، سرزمینی است که جمعیت یا مردم در آن زندگی می کنند (قرشی، ۱۳۷۹، ص ۷۷). سرزمین محل استقرار قدرت مادی دولت و آن قسمت از خاک، آب و فضا است که دولت در آن فرمانروایی می کند. حاکمیت به عنوان قدرت برتر در درون سرزمین دولت اعمال و در مرزهای دولت متوقف می گردد. تشخیص سرزمین کشورها از راه مرزها صورت می گیرد. امروز این مرزها باید به وسیله کمیسیون های فنی به طور دقیق تعیین و از طریق پیمان های بین المللی به رسمیت شناخته شود. گاهی اوقات سنت و عرف و گاه قدرت های بیگانه مرزها را تعیین کرده اند (عباسی لاهیجی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۸-۱۳۹). در گذشته مرزهای کشورها عملاً به نقطه ای ختم می شد که قدرت و کنترل دولت مرکزی در آن به صفر می رسید. فکر تعیین مرز دقیق و مشخص از قرن شانزدهم با پیشرفت علوم جغرافیا و ریاضی به وجود آمد و تحول یافت (طباطبایی مومنی، ۱۳۹۶، ص ۳۶). امروز مرزهای دولت یا طبیعی است و یا مصنوعی و یا هم بر مبنای مدارهای جغرافیایی (عباسی لاهیجی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۰). قلمرو هوایی هر دولت شامل فضای بالای سرزمین و آب های ساحلی آن می باشد (طباطبایی مومنی، ۱۳۹۶، ص ۳۷).

۴- قدرت سیاسی

قدرت پدیده طبیعی-اجتماعی است که در تمام جوامع انسانی و حتا در جوامع حیوانی، نیز دیده می شود. در هر گروهی بعضی نقش رهبری گروه را دارند و بقیه از آنها اطاعت می کنند. در جوامع انسانی، ابتدا قدرت بیشتر جنبه فردی و شخصی داشت، لیکن در جوامع پیشرفته، قدرت، متکامل و وسیع و سازمان یافته است. در جوامع انسانی، قدرت به اشکال مختلفی خودنمایی می کند؛ اما در بین تمام قدرت ها، قدرت دولت از همه سازمان یافته تر، نیرومندتر و برتر است و تمام قدرت های موجود در جامعه از آن تبعیت می کنند. در اصطلاح علم سیاست، برای متمایز کردن قدرت دولت از دیگر قدرت های اجتماعی، آن را قدرت سیاسی و آن جامعه را که از بلوغ و انسجام و استحکام لازم برخوردار است، جامعه مدنی یا سیاسی می نامند (طباطبایی مومنی، ۱۳۹۶، ص ۵۷-۵۸). بر پایه همین قدرت است که قوه قانونگذاری دولت وضع قاعده می کند که دیگران چگونه باید رفتار کنند، قوه قضاییه به تمیز حق و اجرای عدالت و فصل خصومت دست می زند، و دستگاه اداری همچون مدیری مقتدر به ایجاد نظم و دفاع از کشور و توزیع ثروت و مناصب و مشاغل می پردازد (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ص ۱۸۶). در یک تعریف می توان گفت که: قدرت سیاسی به مجموعه نیروهای مادی و معنوی گفته می شود که به وسیله آن، فرمانروایان اراده خود را بر افراد جامعه تحمیل می کنند و آنها را به اطاعت از تصمیم ها و قوانین خود وادار می کنند (طباطبایی مومنی، ۱۳۹۶، ص ۵۷).

۲. مکتب موضوعی یا اصالت اعیان

۳. مکتب اصالت اراده

ناگفته نباید گذاشت که در مفهوم قدرت سیاسی می توان میان موضوع قدرت تحت عنوان «حاکمیت» و نهاد اعمال قدرت تحت عنوان «حکومت» تفکیک قابل شد (هاشمی، ۱۳۹۰، ۹۶). همچنان بین مفاهیم دولت و حکومت نیز تفاوت هایی وجود دارد. دولت شامل اجتماع مردم، سرزمین و قدرت عالی سیاسی است؛ در حالیکه حکومت فقط گروه گردانندگان و مدیران را شامل می شود (کلایمرودی، ۱۳۵۱، ص ۳۹). دولت افزون بر عناصر مادی تشکیل دهنده آن یعنی جمعیت، سرزمین، و قدرت عالی، دارای سه ویژگی حقوقی: شخصیت حقوقی، حاکمیت و محدودیت به وسیله حقوق می باشد (عباسی لاهیجی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۵).

۴-۱ منشأ قدرت سیاسی

در مورد قدرت سیاسی دو سوال مطرح است؛ اول منشأ قدرت سیاسی چیست؟ به عبارت دیگر دلیل این که گروهی از مردم می توانند اراده خود را بر دیگران تحمیل کنند و دیگران هم از آنها اطاعت می کنند چیست؟ دوم چه کسی می تواند فرمانروا یا حاکم باشد؟ در پاسخ به پرسش اول باید گفت که در مورد منشأ قدرت سیاسی در کل دو نظریه وجود دارد؛ اول نظریه الهی و دوم نظریه مردمی. بر اساس نظریه اول، منشأ قدرت سیاسی خداست؛ یعنی قدرت را به ماورا الطبیعه ربط می دهند که افراد بشر در به وجود آوردن آن نقشی ندارند؛ اما بر اساس نظریه دوم، منشأ قدرت سیاسی، خود مردم هستند؛ یعنی قدرت سیاسی امری کاملاً بشری و مربوط به افراد بشر است. این نظریه بر اساس یک فکر کاملاً ساده قرار دارد: «تساوی کلیه افراد».

در پاسخ به پرسش دوم باید گفت که این پرسش در واقع همان مسأله مشروعیت قدرت سیاسی و مشروعیت زمامداران است و ارتباط نزدیک با پاسخ پرسش اول دارد. اگر مبنای قدرت سیاسی، خداوند دانسته شود، فرمانروایی حق آنهایی است که در نظر مردم از چنین اعتباری برخوردار هستند؛ بنابراین از قدرت و اختیار نامحدود برخوردار اند و تبعیت از آنها واجب است. و اگر مبنای قدرت سیاسی، مردم دانسته شود، فرمانروایی حق آنهایی است که از راه انتخابات آزاد و صادق برگزیده می شوند. ناگفته نباید گذاشت که نظریه الهی در طول تاریخ به نظریه های فرمانروایی خدایی، فرمانروایی بنا بر گزینش خدا و فرمانروایی بنا بر خواست و مشیت خدا تحول یافته است (طباطبایی مومنی، ۱۳۹۶، ص ۶۶-۷۱).

۴-۲ ابزارهای قدرت سیاسی

گالبرایت «ابزارهای قدرت را سه چیز می داند: تنبیه، تشویق و اقناع. به نظر می رسد که استفاده از ابزارهای مذکور در جوامع و حکومت های مختلف می تواند مختلف و متفاوت باشد؛ به طور مثال در حکومت های استبدادی و خودکامه تلاش می شود که مردم را از راه تنبیه و مجازات و ترس، مطیع و فرمانبردار خویش بسازند؛ در حالیکه در حکومت های مردمی و دموکراتیک استفاده از ابزار تنبیهی حدودی دارد و نباید پا را فراتر از آن بگذارند (ولایی، ۱۳۷۷، ص ۲۲۰).

۵- تعریف لغوی و اصطلاحی نظارت و پیشینه حقوقی آن

نظارت^۴ از ماده نظر گرفته شده است (اخوان کاظمی، ۱۳۹۱، ص ۲۹). و «النَّظَرُ» یعنی با تأمل به چیزی نگاه کردن» می باشد (حسینی، ۱۳۸۵، ص ۵۳۳). راغب اصفهانی، «النَّظَرُ» را به معانی تغییر دادن (به حرکت در آوردن) بصر و بصیرت برای درک و دیدن شیء؛ تأمل و تفحص؛ و تدبر و معرفت به دست آمده از تفحص که به آن الرویه (تدبر، اندیشه) می گویند، آورده است. به کار بردن کلمه النَّظَر نزد عامه مردم بیشتر در مورد بصر (دیدن با چشم) است و نزد خواص بیشتر در مورد بصیرت (راغب اصفهانی، ۱۳۹۶، ص ۵۶۱). در فرهنگ عمید آمده است که ناظر به معنای نظر کننده، بیننده، دیدبان، کسی که برای نظارت و رسیدگی به کاری معین شود (عمید، ۱۳۷۱، ص ۱۱۴۹) و نظارت (نظاره) عمل ناظر و مقام او و مراقبت در اجرای امری می باشد (همان، ص ۱۱۶۳).

در معنای اصطلاحی نظارت نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ چون صاحب نظران و متخصصین هر کدام از یک نگاهی به تعریف آن پرداخته و تعریفی متناسب با رشته و تخصص شان ارایه کرده اند.

از دیدگاه علم مدیریت، نظارت به معنای مراقبت، زیر نظر داشتن و دیده بانی بر کار است. در مدیریت هر سازمان، نظارت فرایندی است که از طریق آن می توان به حداکثر کارایی و اثر بخشی در راستای اهداف سازمان دست یافت و به صحت پیش بینی های صورت گرفته در باره برنامه ها پی برد. به طور کلی منظور از نظارت «تلاشی است منظم در جهت رسیدن به اهداف استاندارد»، «طراحی سامانه بازخورد اطلاعات»، «مقایسه اجزای واقعی با استانداردهای از پیش تعیین شده» و سر انجام «تعیین انحرافات احتمالی و سنجش ارزش آنها بر روند اجرایی که در بر گیرنده حداکثر کارایی است». به این ترتیب، نظارت، یکی از مهمترین و اصلی ترین ارکان هر نظم مدیریتی محسوب می شود (اخوان کاظمی، ۱۳۹۱، ص ۳۰).

۴. معادل واژه نظارت در زبان انگلیسی، از جمله این سواژه ها آمده است: Monitoring, inspection, overseeing, stewardship supervision

نظارت از دیدگاه حقوقی به معنای «انطباق با قانون در جهت جلوگیری از انحراف در اجرای مقررات و قوانین» است. در این دیدگاه قانون‌گرایی و عمل بر اساس قوانین، از جمله ابزارهای است که بر اساس آن از بروز هرگونه تخلف در جامعه جلوگیری می‌شود (نوروزی، ۱۳۹۳، ص ۹). به طور خلاصه نظارت در مفهوم حقوقی عبارت است از بازرسی و سنجش و ارزیابی اقدامات مجریان، و ناظر کسی است که به منظور انجام چنین بازرسی و ارزیابی و سنجشی، تعیین می‌شود. در اصطلاحی فقهی عبارت از حقی (به معنای اعم) است که فرد یا جمعی به مقتضای شرع (قانون) و یا صاحب اختیاری برای کنترل و عیب‌یابی کار مورد اهمتامی، آن را به دست می‌آورد و به عنوان ناظر منصوب می‌شود (عمید زنجانی، ۱۳۸۹، ص ۱۵-۱۴).

در جامعه شناسی نظارت به مجموعه شیوه‌ها و تدابیر و وسایلی اطلاق می‌شود که یک جامعه یا یک گروه در راه تحقق هدف‌ها و هدایت افرادش به رعایت قوانین، اصول، کارکردها، آداب، شعایر، مناسک و هنجارها و ارزش‌های پذیرفته‌شده خود به کار می‌گیرد (نوروزی، ۱۳۹۳، ص ۹). بعضی‌ها گفته‌اند: نظارت فعالیت‌هایی است که باید‌ها را با هست‌ها، مطلوب‌ها را با موجود‌ها و پیش‌بینی‌ها را با عمل‌کردها مقایسه می‌کند و نتیجه این مقایسه، تصویری روشن از تشابه یا تمایز بین این دو گروه از عوامل خواهد بود که در اختیار مدیران سازمان قرار می‌گیرد (دلاوری، ۱۳۸۱، ص ۱۰۴).

با توجه به تعریف‌های متفاوتی که از مفهوم نظارت وجود دارد، می‌توان وجه‌جمعی را ارایه داد که مفید به نظر رسیده و از آن نه به عنوان تعریف مطلوب، بلکه به عنوان آنچه که می‌تواند ماهیت نظارت را معلوم سازد، یاد شود و آن این است که گفته شود نظارت عبارت از مقایسه بین هست‌ها و باید‌ها و انجام اموری برای رسیدن به هدف مطلوب است.

با وجود این، باید گفت که بیشترین و مهمترین کاربرد نظارت در امور سیاسی و در ارتباط با قدرت سیاسی است و نظارت بر قدرت سیاسی به معنای جلوگیری از سوء استفاده از قدرت و ارایه نقطه نظرهای اصلاحی در جهت هدایت مدیران سیاسی است (عمید زنجانی، ۱۳۸۹، ص ۱۵).

نظارت حقوقی برابر تشکیل حکومت قدامت دارد؛ ولی شکل نظارت در حکومت‌ها یکسان نبوده است. در حکومت‌های دیکتاتوری و استبدادی، حاکم بر کارگزاران خود نظارت می‌کند؛ ولی خود حاکم نظارت‌پذیر نیست و مردم نقش و اختیاری در حکومت و نظارت ندارند؛ زیرا در این حکومت‌ها همه اختیارات حکومت در دست یک نفر است و انتخاب یا برکناری زیر مجموعه‌ها، با دستور مستقیم همان یک نفر حاکم و بدون مداخله مردم صورت می‌گیرد. در حکومت‌های که مردم در تعیین حاکمان نقش داشته‌اند، به میزان نقش مردم، نظارت عمومی نیز اعمال شده است (مرتضایی، ۱۳۹۲، ص ۳۸-۳۹).

جایگاه مردم در نظارت و مهار قدرت سیاسی از دیدگاه حقوق افغانستان

برای این که جایگاه مردم در نظارت و مهار قدرت سیاسی در حقوق افغانستان، تبیین شود، باید مبنای مشروعیت قدرت سیاسی مورد واکاوی قرار بگیرد. این که مبنای مشروعیت قدرت سیاسی در حقوق افغانستان چیست و افراد با چه شیوه می‌توانند در راس قدرت سیاسی قرار بگیرند، در زیر به آن پرداخته می‌شود؛ اما قبل از آن بهتر به نظر می‌رسد که اشاره‌ای به نظام سیاسی افغانستان شود.

۱- نظام سیاسی افغانستان

جمهوری اسلامی افغانستان، نام دولت افغانستان است که مطابق قانون اساسی ۱۳۸۲ ه.ش بر مبنای جمهوریت و اسلامیت بنا نهاده شده است (ماده ۱ قانون اساسی). جمهوری به نظام گفته می‌شود که در آن، رئیس کشور، و به طور کلی کارگزاران دولت اعم از قانونگذاران، مجریان و قضات به طور مستقیم یا غیر مستقیم توسط مردم انتخاب می‌شوند و آن نقطه مقابل و ضد نظام سلطنت است که معمولاً موروثی است یا نظام اشرافی که در آن امتیازات خانوادگی حاکم است و گروه معدودی در کشور حکومت می‌کنند. مشخصات جمهوری، دستجمعی بودن، انتخابی بودن و کوتاه بودن مناصب و مقامات حکومتی است. جمهوری مغایر حکومت فردی، انتصابی و موروثی می‌باشد. جمهوری یعنی حکومت دموکراتیک و انتخابی با رای عموم مردم را گویند که در آن کارگزاران به نفع تمام جامعه حکومت می‌کنند نه منافع شخصی و گروهی خود. به مفهوم سنتی و عامیانه، جمهوری به معنای نبودن شاه و سلطان است. (طباطبایی، ۱۳۹۶، ص ۹۸-۹۹).

جمهوری ناظر به شکل حکومت و قید اسلامی مربوط به محتوای آن است. وقتی که جمهوری اسلامی افغانستان گفته می‌شود، منظور این است که قالب جمهوری برای آرمان‌ها و احکام دینی و مذهبی انتخاب شده است. حکومت جمهوری به هر شکل که باشد نیاز به مجلس قانونگذاری است و مشاوره در امور عمومی و پرهیز از استبداد رای و خودکامگی لازمه این شکل حکومت است. اسلام نیز با قبول اصل مشاوره، نهاد مشاوره (الشوری، ۳۸؛ آل عمران ۱۵۹) را در خود دارد (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ص ۱۰۸)؛ اما در جمهوری اسلامی افغانستان، نمایندگان شورای ملی در مشاوره و قانونگذاری آزاد نیستند و محدود به محتوای جمهوری، یعنی اسلام هستند. در ماده ۳ قانون اساسی افغانستان تصریح شده است که «در افغانستان هیچ قانون نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد».

این محدودیت به اسلام، به معنای نفی حاکمیت مردم نیست. با این که اسلام دینی کامل است و به همه شئون زندگی فردی و اجتماعی و مادی و معنوی انسان نظر دارد، باز هم نباید چنین پنداشت که حکم تمام روابط پیچیده اجتماع کنونی در آن وجود دارد. اگر چنین بود دیگر اجتهاد معنی نداشت و دیگر لزومی احساس نمی شد که اجماع و عقل و قیاس در زمره منابع احکام در آید. در قرآن و سنت اصول راهنمایی زندگی وجود دارد؛ لیکن اجرای این اصول هر روز رنگی تازه پیدا می کند: اسلام مدعی آن است که پویایی لازم را برای همگام شدن با جامعه دارد و می تواند ضمن رهبری آن، احکام لازم را از اصولی که در اختیار دارد استنباط کند. رسالت مربوط به هدایت جامعه به سوی عدل و تامين و تنظيم حرکت اصول حقوقی اسلامی به عهده شورای ملی است. نمایندگان ملت حق دارند در مسایل سنتی اجتماعی و فقهی نیز مانند قواعد مربوط به قراردادها و مسولیت مدنی و کیفری، قانون وضع کنند. به مجلس باید اجازه داد که در چارچوب اصول شرعی قانون وضع کند. این اقتدار به مجلس امکان اجتهاد تازه می دهد و ملت می تواند با استفاده از تخصص مجتهدان و حقوقدانان نیازهای زندگی کنونی و آینده خویش را در این اجتهاد موثر سازد و پویایی اصول شرعی را تامین کند (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ۱۰۹-۱۱۱).

حاکمیت الهی، به مفهوم که در اسلام وجود دارد، زبانی به دموکراسی و حکومت مردم نمی رساند و با جمهوریت تعارض ندارد. دکتر یوسف قرضاوی از جمله فقهای مشهور اهل سنت می گوید: واقعیت آن است کسی که در مورد ماهیت دموکراسی تحقیق می کند، متوجه می شود که به روح و ماهیت اسلام بسیار نزدیک است؛ به طور مثال اسلام مخالف امامت پیش نمازی است که مردم از او ناراضی هستند و دل خوشی از او ندارند (قرضاوی، ۱۳۷۹، فقه سیاسی، ص ۱۶۵) بنابراین در تحلیل نهایی، اراده پروردگار در خواست امت ظهور می کند، دست او با دست جماعت است و هیچ واسطه ای در این میان وجود ندارد؛ بنابراین هیچ فرد یا گروهی نمی تواند به نام حاکمیت الهی بر مردم حکومت کند و خود را از مشاوره و رای ملت بی نیاز بداند (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ۱۱۶).

۲- مبنای مشروعیت قدرت سیاسی و جایگاه مردم در آن

در قانون اساسی افغانستان، نظام دموکراسی یا مردم سالاری تسجیل گردیده است؛ یعنی مردم هستند که رئیس جمهور و کارگزاران دولتی را انتخاب می کنند. در مقدمه این قانون آمده است که «این قانون به منظور تاسیس نظام متکی بر اراده مردم و دموکراسی، تصویب گردیده است.» نه تنها در مقدمه؛ بلکه در تمام فصل ها به نقش مردم در ساختار نظام سیاسی کشور تاکید شده است. در ماده ۴ قانون مذکور تصریح شده است که: «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می کنند و ملت افغانستان عبارت از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را داشته باشند.» آن گونه که به نظر می رسد مردم افغانستان، حاکمیت ملی را از دو طریق اعمال می کنند؛ از طریق مستقیم با انتخاب رئیس جمهور (ماده ۶۱ قانون اساسی) و برگزاری همه پرسی (ماده ۶۵ قانون اساسی) و دیگر از طریق غیر مستقیم با انتخاب نمایندگان خویش در شورای ملی (مجلس نمایندگان و مجلس سنا). حاکمیت، اقتدار است که حکومت به مورد اجرا می گذارد. مافوق آن قدرتی وجود ندارد. مودی مالیات مکلف است که در زمان معین، فرمی را پر کند، درآمد خود را در سال مالی اعلام و به اداره مالی تسلیم کند. در صورتی که این تکلیف را انجام ندهد، اداره مربوط او را جریمه می کند و با عدم پرداخت مالیات و جریمه، ماموران اداره مالی، حقوق دولت را از هر درآمدی، هر وجه نقدی و سرانجام با ضبط اموال مودی و فروش آنها، وصول خواهند کرد. این اختیار را ماموران اداره مالی از کجا آورده اند؟ از وزارت مالیه، وزارت مالیه از حکومت، حکومت از قانون، قانون از قوه مقننه، قوه مقننه از مردم، و مردم خود منبع قدرت هستند (بوشهری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۳۲). در ماده سوم قانون احزاب سیاسی افغانستان تصریح شده است که: «اساس سیستم سیاسی دولت جمهوری اسلامی افغانستان مبتنی بر دموکراسی و تعدد احزاب می باشد.»

از یک طرف در قوانین افغانستان نظام دموکراسی یا مردم سالاری تسجیل گردیده است؛ اما از طرف دیگر در قانون اساسی بر احکام دین مقدس اسلامی نیز تاکید به عمل آمده است؛ به طور مثال در ماده اول قانون اساسی آمده است: «افغانستان، دولت جمهوری اسلامی، مستقل و... می باشد» در این ماده قانون، «اسلامی» منحیث یکی از صفات دولت افغانستان شناخته شده است. در ماده دوم این قانون آمده است: «دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است.» و در ماده سوم این قانون نیز بیان شده است که «در افغانستان هیچ قانون نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.»

با توجه به آنچه که گفته شد می توان نتیجه گرفت: دموکراسی که در قانون اساسی افغانستان تسجیل گردیده است، یک شیوه حکومتداری است که مطابق معتقدات و احکام دین مقدس اسلام حرکت می کند؛ به این معنا که قدرت سیاسی زمانی مشروع است که برآمده از دل مردم باشد و مطابق معتقدات و احکام دین مقدس اسلام عمل کند. مبنای مشروعیت قدرت سیاسی در شیوه تعیین کسی که در راس قدرت قرار می گیرد بازتاب پیدا می کند؛ به این معنا که ارتباطی منطقی میان مبنای مشروعیت و شیوه انتخاب وجود دارد. از دیدگاه حقوق افغانستان کسی که می خواهد در راس قدرت سیاسی قرار بگیرد ابتدا باید یکسری از شرایط را داشته باشد و بعد از راه انتخابات عمومی انتخاب شده باشد؛ در غیر آن مشروعیت ندارد. در زیر به شرایط و شیوه رسیدن فرد به قدرت سیاسی در افغانستان پرداخته می شود.

۲-۱- شرایط نامزدی برای ریاست جمهوری

بر اساس احکام صریح قانون اساسی افغانستان، «هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است و اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و واجبات مساوی می باشند.» (ماده ۲۱ قانون اساسی) و «اتباع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا می باشند.» (ماده ۳۳ قانون اساسی افغانستان) با توجه به حکم صریح دو ماده مذکور، همه مردم افغانستان، بدون توجه به قوم، زبان، نژاد، مذهب، ولایت و منطقه در برابر قانون مساوی و برابر هستند و همه حق دارند که خود را نامزد ریاست جمهوری کنند؛ اما با توجه به اهمیت وظیفه ریاست جمهوری و این که فرد شایسته در راس قدرت قرار بگیرد، یکسری از شرایط برای نامزد ریاست جمهوری در نظر گرفته شده است.

مطابق ماده ۶۲، فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، فرد که می خواهد خود را به ریاست جمهوری نامزد کند، باید شرایط زیر را داشته باشد:

تبعه افغانستان باشد: یعنی کسانی می توانند خود را به ریاست جمهوری نامزد کنند که تابعیت افغانستان را دارا باشند؛ شخصی خارجی این حق را ندارد. مسلمان باشد: به این معنا که افرادی می توانند نامزد ریاست جمهوری شوند که باورمند به خدای واحد و رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) باشند؛ غیر مسلمانان حق نامزد شدن را ندارند. این شرط، اتباع غیر مسلمان افغانستان را از نامزد شدن ریاست جمهوری محروم کرده است. متولد از والدین افغانستان باشد: یعنی افرادی که می خواهند خویش را نامزد ریاست جمهوری کنند، باید از پدر و مادر که تابعیت افغانستان را داشته باشند، زاده شده باشند. اگر پدر و مادر و یا یکی از آنها از اتباع افغانستان نباشند، حق نامزد شدن به ریاست جمهوری را ندارند. تابعیت کشور دیگری را نداشته باشد: شرط اول برای نامزدی ریاست جمهوری این بود که تابعیت افغانستان را داشته باشند؛ اما این شرط به این معناست که دو تا تابعیت نداشته باشند. اتباع افغانستان که تابعیت افغانستان خویش را نیز حفظ کرده باشند و تابعیت سایر کشورها را داشته باشند، حق نامزد شدن به ریاست جمهوری را ندارند. در روز نامزد شدن سن نامزد از چهل سال کمتر نباشد؛ یعنی افراد که سن شان کمتر از ۴۰ باشد، حق نامزد شدن به ریاست جمهوری را ندارند. شاید دلیل آن این باشد که در این سن افراد به پختگی عقلی می رسند و دانش و تجربه لازم را به دست می آورند. و از طرف محکمه به ارتکاب جرایم ضد بشری، جنایات و یا حرمان از حقوق مدنی محکوم نشده باشد؛ این شرط به این معناست، فرد که می خواهد نامزد ریاست جمهوری شود، نباید مرتکب جرایم ضد بشری و جنایات شده باشد. برای تعریف جرایم ضد بشری و جنایات به ماده های ۳۳، ۳۱ و ۱۴۷ کد جزای افغانستان مراجعه شود.

همچنان مطابق ماده ۳۸ قانون انتخابات افغانستان، شخصی به ریاست جمهوری کاندیدا شده می تواند که واجد شرایط ذیل باشد: تبعه افغانستان، مسلمان و متولد از والدین باشند که تابعیت افغانستان را داشته باشند و تابعیت کشور دیگری را نداشته باشند؛ در روز کاندیدا شدن سن وی از چهل سال کمتر نباشد؛ از طرف محکمه به ارتکاب جرایم ضد بشری و جنایت و یا حرمان از حقوق مدنی محکوم نشده باشد؛ دو دوره به حیث رئیس جمهور یا معاون رئیس جمهور انتخاب نگردیده باشد.

۲-۲- شیوه تعیین رئیس جمهور

افراد که شرایط فوق را داشته باشند، می توانند خویش را نامزد ریاست جمهوری کنند، البته، هر نامزد ریاست جمهوری، باید دو شخص را که همان شرایط نامزد ریاست جمهوری را داشته باشند (بند ۳ ماده ۶۲ قانون اساسی) به عنوان معاون اول و دوم انتخاب و با نامزد شدن برای مردم اعلام کند (بند ۳ ماده ۶۰ همان قانون). بعد از این که نامزدان ریاست جمهوری با معاونان شان، خود را در کمیسیون مستقل انتخابات ثبت و برای مردم اعلام کردند، برای به دست آوردن قدرت سیاسی به مبارزات انتخاباتی (فقره ۱۵ ماده ۴ قانون انتخابات) می پردازند. در انتخابات، هر نامزدی که اکثریت بیش از پنجاه درصد آرای رای دهندگان را از طریق رای گیری آزاد، عمومی، سری و مستقیم به دست آورد، به عنوان رئیس جمهور برای پنج سال (بند ۱ و ۲ ماده ۶۱ قانون اساسی)، حلف آتی را به جا می آورد: «به نام خداوند بزرگ» سوگند یاد می کنم که دین مقدس اسلام را اطاعت و از آن حمایت می کنم. قانون اساسی و سایر قوانین را رعایت و از تطبیق آن مواظبت نمایم. از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان حراست و حقوق و منافع مردم افغانستان را حفاظت کنم و با استعانت از بارگاه پروردگار متعال و پشتیبانی ملت، مساعی خود را در راه سعادت و ترقی مردم افغانستان به کار برم» (ماده ۶۳ قانون اساسی).

اگر در دور اول انتخابات، هیچ یک از نامزدان نتواند اکثریت بیش از پنجاه درصد آرای رای دهندگان را به دست آورد، انتخابات برای دور دوم در ظرف دو هفته از تاریخ اعلام نتایج انتخابات برگزار می گردد و در این دوره تنها دو نفر از نامزدان که بیشترین آرای رای دهندگان را در دور اول به دست آورده اند، شرکت می نمایند. در دور دوم انتخابات، نامزد که اکثریت آرا را کسب کند، رئیس جمهور شناخته می شود. هرگاه یکی از نامزدان ریاست جمهوری در جریان دور اول یا دوم رای گیری و یا بعد از انتخابات و قبل از اعلام نتایج انتخابات وفات نماید، انتخابات مجدد مطابق به احکام قانون برگزار می گردد (بندهای ۴ تا ۶ ماده ۶۱ قانون اساسی).

در صورتی تساوی آراء میان بیش از دو نامزدی که بیشترین آراء را در دور اول به دست آورده اند، دو تن نامزدان که عالی ترین معیارها را دارا باشند، به حیث نامزدان دور دوم تعیین می گردند؛ عالی ترین معیارها بالترتیب عبارت اند از: درجه تحصیل، درجه علمی، تجربه کاری در ادارات دولتی یا غیر دولتی، داشتن نشان و مدال و لقب افتخاری (فقره ۳ ماده ۴۵ قانون انتخابات) و در صورت تساوی آراء میان نامزدان در دور دوم، نامزد برنده بر اساس عالی ترین معیارهای مندرج فقره ۳ ماده مذکور به حیث رئیس جمهور اعلام می گردد. و هرگاه یکی از نامزدان در دور دوم انتخابات شرکت ننماید، نامزد دیگر برنده شناخته می شود (فقره ۴ ماده ۴۵ قانون انتخابات).

۲-۳- صلاحیت های رئیس جمهوری

فردی که دارای شرایط فوق باشد و از طریق انتخابات و با گرفتن اکثریت بیش از پنجا درصد آرای رای دهندگان به قدرت برسد، در راس دولت جمهوری اسلامی افغانستان قرار گرفته، صلاحیت های خود را در عرصه های اجراییه، تقنینیه و قضاییه مطابق به احکام قانون اساسی، اعمال می کند (ماده ۶۰ قانون اساسی). و در قانون اساسی هم به صراحت ذکر شده است که هیچ قانون نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد (ماده ۳ قانون اساسی)؛ پس رئیس جمهور باید مطابق شریعت اسلامی و قوانین موجود در افغانستان عمل کند. وظایف و صلاحیت های رئیس جمهور در ماده ۶۴ قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲ در ۲۱ شماره مشخص شده است.

۲-۴- جایگاه مردم در قدرت سیاسی

مردم در حقوق افغانستان به عنوان منبع و مصدر قدرت سیاسی شناخته شده است. روسای قوای سه گانه به طور مستقیم یا غیر مستقیم توسط مردم انتخاب می شوند. رئیس جمهور، رئیس قوه مجریه و در عین زمان در راس دولت جمهوری اسلامی افغانستان قرار دارد (ماده ۶۰ قانون اساسی) که از طریق رای گیری آزاد، عمومی، سری و مستقیم توسط مردم انتخاب می شود (ماده ۶۱ قانون اساسی). روسای شورای ملی (مجلس نمایندگان و مجلس سنا) نیز به طور غیر مستقیم توسط مردم انتخاب می شوند. «شورای ملی دولت جمهوری اسلامی افغانستان به حیث عالی ترین ارگان تقنینی مظهر اراده مردم آن است و از قاطبه ملت نمایندگی می کند» (ماده ۸۱ قانون اساسی)؛ یعنی مردم، اعضای مجلس نمایندگان را از طریق انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم انتخاب می کنند (ماده ۸۳ قانون اساسی) و همچنان، دو ثلث اعضای مجلس سنا از اعضای شوراهای ولایتی/استان و شوراهای ولسوالی/شهرستان که منتخب مردم هستند تشکیل می شود و یک ثلث آن از جمله شخصیت های خبیر و با تجربه به شمول دو نفر از نمایندگان معلولین و معیوبین و دو نفر از نمایندگان کوچی ها از طرف رئیس جمهوری منصوب می شوند (ماده ۸۴ قانون اساسی). البته رئیس جمهور پنجا درصد این اشخاص را از بین زنان تعیین می نماید (ماده ۸۴ قانون اساسی). بعد هر یک از مجالس شورای ملی در آغاز دوره کار، یک نفر از اعضای خود را به حیث رئیس برای یک دوره تقنینیه و دو نفر را منحنیث نایب اول و نایب دوم و دو نفر را منحنیث منشی و نایب منشی برای مدت یک سال انتخاب می کنند. این اشخاص هیات اداری مجلس نمایندگان و مجلس سنا را تشکیل می دهند (ماده ۸۷ قانون اساسی).

قوه قضاییه نیز رکن مستقل دولت جمهوری اسلامی افغانستان است. قوه قضاییه از یک ستره محکمه/دادگاه عالی، محاکم/دادگاه های استیناف و محاکم ابتداییه تشکیل می شود (ماده ۱۱۶ قانون اساسی). ستره محکمه یا دادگاه عالی متشکل از نه عضو است که از طرف رئیس جمهور با تایید مجلس نمایندگان تعیین می گردند (بند ۱ ماده ۱۱۷ قانون اساسی). رئیس جمهور یکی از اعضا را منحنیث رئیس ستره محکمه یا دادگاه عالی تعیین می کند (بند ۳ ماده ۱۱۷).

۳- نظارت و مهار قدرت سیاسی از سوی مردم و شیوه های آن

در قانون اساسی افغانستان می توان دو نوع کلی نظارت را جستجو کرد؛ اول نظارت درون سازمانی و حکومتی است که نهادهای حکومتی برای حسن جریان امور و اجرای بهتر آن، نهادهای نظارتی را تاسیس و به وسیله آن بر سازمان های مسئول نظارت می کنند. دوم نظارت که مربوط به مردم می شود که آنها بر علاوه مشارکت در مسایل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و... جامعه از ناظران عمومی قدرت سیاسی به شمار می روند. منظور تحقیق هم همین نظارت دوم است.

زمانی که منبع و مصدر قدرت سیاسی، مردم باشند و رئیس جمهوری و کارگزاران دولتی منتخب و برآمده از دل مردم باشند؛ پس مردم حق دارند که بر آن نظارت کرده و آن را از رفتن به سوی استبداد و خودکامگی مهار کنند. نظارت مردم بر قدرت سیاسی می تواند در قالب ها و شیوه های مختلف و متعدد مطرح شود که در زیر پرداخته می شود.

۳-۱- آزادی بیان

آزادی بیان یعنی افشای اندیشه، عقیده، افکار و سلیقه. این گونه آزادی، حقوقی به افراد اعطا می کند تا به وسیله سخن یا مطبوعات و کتب و آثار، کنفرانس، پژوهش و تحقیق، اندیشه و عقاید خویش را برای همه مردم بدون هراس از تعقیب و مجازات و بازداشت بازگوید. ناگفته نباید گذاشت که دامنه این آزادی تنها به سخنرانی محدود نمی شود و در کلیه موارد و مظاهر آزادی دامن می گسترند (ابوالفضل قاضی، ۱۳۹۵، ص ۱۴۹).

آزادی بیان، یکی از شیوه های نظارت بر قدرت سیاسی از سوی مردم، محسوب می شود. آزادی بیان در قوانین افغانستان به عنوان یک حق و نهاد نظارتی به رسمیت شناخته شده و در مورد آن تأکید گردیده است. در بند اول ماده ۳۴ قانون اساسی تصریح شده است که «آزادی بیان از تعرض مصئون است». آن گونه که از بند مذکور بر می آید، آزادی بیان از تعرض مصون دانسته شده است؛ این به این معناست که ابراز باورهای متفاوت و متعدد از سوی مردم به رسمیت شناخته شده و مصونیت خواهد داشت. به این وسیله امکان یک نظام نظارتی هوشمند، فراگیر و همگانی فراهم شده و ده ها میلیون چشم بینا، ناظر اعمال حکومت و ده ها میلیون زبان گویا ناقد کج روی ها و ناهنجاری های دولتمردان خواهد بود (عمید زنجانی، نظارت بر اعمال حکومت و عدالت اداری، ۱۳۸۹، ص ۸۵).

مطابق بند دوم و سوم ماده مذکور هر تبعه افغانستان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشته، تصویر و یا وسایل دیگر با رعایت احکام مندرج قانون اساسی اظهار نماید و حق دارد مطابق به احکام قانون، به طبع و نشر مطالب، بدون ارایه قبلی آن به مقامات دولتی، بپردازد. هر وسیله دیگر می تواند شامل تلویزیون، رادیو، مجله، روزنامه، شبکه های اجتماعی مثل فیسبوک، توئیتر، وبلاک و ... باشد، البته با رعایت احکام مندرج قانون اساسی. و نویسندگان هیچ گونه مکلفیتی ندارند که قبل از طبع و نشر مطالب خود، از مقامات دولتی اجازه بگیرند. در بند چهارم ماده شانزدهم قانون اساسی آمده است: «نشر مطبوعات و رسانه های گروهی به تمام زبان های رایج کشور آزاد می باشد.» و همچنان ماده ۲۴ قانون اساسی نیز تصریح می کند: «آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و مصالح عامه که توسط قانون تنظیم می گردد محدودی ندارد. آزادی و کرامت انسانی از تعرض مصون است. دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسانی مکلف است.» در ماده ۴ قانون رسانه های همگانی، آزادی فکر و بیان به عنوان حق به رسمیت شناخته شده است؛ این ماده تصریح می کند: «هر شخص حق آزادی فکر و بیان را دارد.»

با توجه به آنچه که گفته شد، آزادی بیان از جمله حقوق شهروندان افغانستان شناخته شده است که با استفاده از آن می توانند نسبت به عملکرد دولت نظارت داشته باشند و دولت هم مکلف است به آزادی بیان ارزش قایل شده و آن را حمایت کند تا مردم بتوانند اندیشه های خویش را به خاطر اصلاح نظام و جامعه بیان کنند. در این رابطه بند دوم ماده ۲۴ بیان می کند: «دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسانی مکلف می باشد.»

آنچه از آزادی بیان در مقابل آزادی های احزاب، مطبوعات و تجمعات که به طور خاص در قانون اساسی آمده است، بر می آید که آزادی بیان توسط تربیون های آزاد است و بی شک عملکرد احزاب، مطبوعات و تجمعات سیاسی خود نوعی آزادی بیان محسوب می شوند؛ اما هنگامی که آزادی بیان به طور خاص در ردیف آزادی های مذکور مطرح می شود به معنای گفتار است که به طور فردی و جمعی توسط تربیون ها آشکار می شود، ایجاد چنین سامانه ای برای بیان فردی و جمعی مردم در رابطه با عملکرد دولت، می تواند یک نهاد پر قدرت نظارتی را پی افکند (عمید زنجانی، نظارت بر اعمال حکومت و عدالت اداری، ۱۳۸۹، ص ۸۵).

۳-۲- مطبوعات و رسانه ها

یکی از راه ها و نهادهای دیگر نظارتی بر قدرت سیاسی، مطبوعات و رسانه ها است. هرچند پروژه حمایت از دولت ها و وسیله شدن برای توجیه و تبرئه رویکردهای دولتمردان، در جوامع بشری فاجعه آفرین و خیانت به آرمان های مردمی و موجب لوذ شدن حق نظارت مردم بر اعمال حکومت به شمار می آید؛ اما این نوع سو استفاده از آزادی مطبوعات و رسانه ها نمی تواند به معنای پایان راه و مرگ این نهاد سیاسی تلقی شود؛ چرا که تجربه نشان داده که در دوران سیاه استبداد سیاسی و تسخیر این پایگاه توسط وابستگان رژیم های مستبد، درخت ریشه دار مطبوعات و رسانه ها جوانه زده و به سرعت گسترش یافته و به ایفای نقش فعال نظارتی خود پرداخته است (همان، ۱۳۸۹، ص ۸۷).

بند سوم ماده ۳۴ قانون اساسی افغانستان تصریح می کند که: «هر تبعه افغانستان حق دارد مطابق به احکام قانون، به طبع و نشر مطالب، بدون ارایه قبلی آن به مقامات دولتی، بپردازد...» در بند ۴ ماده ۱۶ قانون اساسی نیز تصریح شده است: «نشر مطبوعات و رسانه های گروهی به تمام زبان های رایج در کشور آزاد می باشد.» در هر دو ماده مذکور مطبوعات و رسانه ها به رسمیت شناخته شده و از حقوق افراد محسوب می شود.

در ماده سوم قانون مطبوعات افغانستان سال ۱۳۸۰ که فعلاً ملغی است، مطبوعات را طور ذیل تعریف کرده است: «مطبوعات عبارت از آن حروف یا نقش های طبع شده است که مطلب یا صورتی را افاده نموده و شامل تمام وسایل ارتباط همگانی مانند روزنامه، جریده، مجله، رساله، کتاب، موعظه، خطابه و بیانیه باشد.» مطبوعات در ماده سوم قانون مذکور به سه نوع تقسیم شده است: اول، مطبوعات دولتی که متعلق به ارگان های ثلاثه قدرت دولتی بوده و از طرف این ارگان ها تمویل و تجهیز می گردد. دوم، مطبوعات گروهی که متعلق به سازمان های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوده و از طرف سازمان ها متذکره تمویل و تجهیز می گردد. سوم، مطبوعات شخصی که متعلق به یک شخص بوده و امتیاز آن را مطابق اصل آزادی بیان و مطبوعات دریافت نموده و از طرف خود شخص تمویل و نشر می گردد. در ماده سوم قانون رسانه های همگانی افغانستان سال ۱۳۸۸ که فعلاً نافذ است، رسانه طور ذیل تعریف شده است: «رسانه وسیله انتقال پیام، معلومات و اطلاعات با استفاده از وسایل آتی می باشد:

- رسانه برقی: رادیو، تلویزیون، شبکه کیبلی و اینترنت؛
- رسانه چاپی: روزنامه، جریده (هفته نامه، نشریه پانزده روزه، ماهنامه، گاهنامه، فصلنامه، سالنامه، پوستر و خبرنامه).
- در همین ماده قانون، رسانه های همگانی به انواع زیر تقسیم بندی شده است:
- رسانه عامه: رسانه ای است که متعلق به عامه مردم بوده، از طریق دولت، نشر اعلانات و عرضه خدمات تمویل می گردد.
- رسانه خصوصی: رسانه ای است که متعلق به اشخاص حقیقی، سازمان های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوده و از طرف آنها تجهیز و تمویل می گردد.

با توجه به آنچه که گفته شد مردم و شهروندان جامعه می توانند از طریق رسانه ها و مطبوعات، نظرات خود را مطرح و به نقد و ارزیابی رییس جمهور و کارگزاران جامعه پرداخته و جامعه را هدایت کنند و هم از نظرات دیگران آگاه شوند. رییس جمهور و کارگزاران جامعه هم برای این که با مخالفت افکار عمومی مواجه نشوند، به نظرات و انتقادات که از طریق رسانه ها و مطبوعات مطرح می شوند، تمکین می کنند و تلاش می ورزند که به نظرات و انتقادات مردم، توجه کنند و آنها را نادیده نگیرند.

۱-۲-۳- حدود آزادی بیان، مطبوعات و رسانه ها

با وجود این که آزادی بیان از جمله حقوق انسانی و شهروندان افغانستان محسوب شده است، دارای حدود و مرزهای نیز می باشد که افراد باید آن را رعایت کنند. این حدود نه تنها در قانون اساسی افغانستان؛ بلکه در سایر قوانین افغانستان نیز بیان شده است. در ماده های ۲۴ و ۳۴ قانون اساسی در این مورد چنین تصریح گردیده است: آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و مصالح عامه که توسط قانون تنظیم می گردد، حدود ندارد. هر تبعه افغانستان حق دارد مطابق به احکام قانون به طبع و نشر مطالب، بدون ارایه قبلی آن به مقامات دولتی، بپردازد. از ماده های مذکور چنین بر می آید که آزادی در صورتی مشروع و جایز است که اول به آزادی دیگران لطمه و صدمه نزند، دوم مصالح عامه را به خطر مواجه نسازد و سوم این که مطابق حکم قانون باشد. در این مورد ماده ۴۵ قانون رسانه های همگانی این گونه بیان می کند: نشر مطالب ذیل در رسانه های همگانی جواز ندارد:

- آثار و مطالبی که مغایر با اصول و احکام دین مقدس اسلام باشد؛
- آثار و مطالبی که موجب توهین به سایر ادیان و مذاهب باشد؛
- آثار و مطالبی که موجب هتک حرمت، تحقیر و توهین به اشخاص حقیقی یا حکمی گردد؛
- آثار و مطالبی که افترا به اشخاص حقیقی یا حکمی بوده و سبب متضرر شدن شخصیت و اعتبار آنها گردد؛
- آثار و مطالبی که مغایر قانون اساسی بوده و در قانون جزا جرم محسوب شود؛
- تبلیغ و ترویج ادیان غیر از دین مقدس اسلام؛
- افشای هویت و پخش تصاویر قربانیان خشونت و تجاوز به نحوی که به حیثیت اجتماعی آنان صدمه وارد نماید؛
- آثار و مطالبی که به امنیت روانی و سلامت اخلاقی افراد جامعه خصوصاً اطفال و نوجوانان آسیب برساند.

۳-۳- جامعه مدنی

جامعه مدنی از دو واژه جامعه و مدنی گرفته شده است؛ جامعه به معنای گردآمدن و پیرامون هم زندگی کردن را می دهد و مدنی از ریشه مدینه به معنای شهر گرفته شده است؛ بنابراین جامعه مدنی، زندگی گروهی و شهر نشینی را تداعی می کند؛ در مقابل واژه بدوی زندگی ابتدایی بشر را یادآور می شود که خانه بدوش بوده و همواره در حال نقل و انتقال و انتخاب جاهای بهتر بسر می برده و هنوز به شهر نشینی و خانه و کاشانه فراهم ساخته خو نگرفته بود (معرفت، جامعه مدنی، ۱۳۷۸، ص ۷).

جامعه مدنی به مفهوم جدید آن، عبارت از مجموعه نهادهای اجتماعی مستقل از دولت و قدرت سیاسی اند که برای تامین اهداف چون احقاق حقوق توده مردم، نظارت و مهار قدرت سیاسی و تاثیر گذاری بر تصمیم گیری ها و جریان امور حکومتی و اجتماعی به وجود می

آیند. به عبارت دیگر جامعه مدنی مجموعه نهادهای اجتماعی هستند که به عنوان پل رابط فی مابین جامعه و حکومت فعالیت دارند و از طریق مشارکت فعال سیاسی شان، متضمن حقوق و آزادی های توده مردم اند و با انعکاس دیدگاه های افراد جامعه به نظام سیاسی، در مهار قدرت نیز نقش ارزنده ای را بازی می کنند (معصومی و میر احمدی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۱).

یکی از ویژگی های جامعه مدنی، نظارت و مهار قدرت سیاسی است. این ویژگی برای جامعه مدنی خصلتی ضد تمامیت خواهی می بخشد. در جامعه مدنی سخن بر سر این است که چگونه حکومت ها را می توان محدود کرد. این آرمان و هدف جامعه مدنی، کاملاً ضروری و مثبت است. قدرت سیاسی همواره میل به اقتدار طلبی و تمامیت خواهی دارد و جامعه سالم باید از اسباب نظارت و مهار کننده بر عملکرد صاحبان اقتدار سیاسی برخوردار باشند (واعظی، ۱۳۷۸، ص ۶۴-۶۵).

هرچند جامعه مدنی در قانون اساسی افغانستان تعریف نشده است، اما آن را مورد نظر و تاکید قرار داده است. در مقدمه قانون اساسی بیان شده است که «ما مردم افغانستان... به منظور تاسیس نظام متمدنی بر اراده مردم و دموکراسی... این قانون را به تصویب می رسانیم.» همچنان در مقدمه بیان شده است که «ما مردم افغانستان... به منظور ایجاد جامعه مدنی و عاری از ظلم، استبداد، تبعیض و خشونت و مبتنی بر قانونمندی، عدالت اجتماعی، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تامین آزادی ها و حقوق اساسی مردم این قانون را به تصویب می رسانیم.» بر علاوه مقدمه قانون اساسی در مواد دیگر این قانون جامعه مدنی مورد توجه قرار گرفته است. بند ۱ ماده ۳۵ قانون اساسی تصریح می کند: «اتباع افغانستان حق دارند به منظور تامین مقاصد مادی یا معنوی، مطابق به احکام قانون، جمعیت ها تاسیس نمایند.» در ماده مذکور ملاحظه می شود که تشکیل جمعیت ها به منظور مقاصد مادی و معنوی به رسمیت شناخته شده و تاسیس آنها مطابق قانون جایز است. در ماده ۲ قانون جمعیت ها چنین آمده است: «جمعیت ها به انجمن ها، اتحادیه ها، شوراها، مجمع ها و تشکیلات اطلاق می شود که توسط گروهی از اشخاص حقیقی و حکمی به صورت داوطلبانه و غیر انتفاعی، غیر سیاسی و مطابق احکام این قانون تشکیل می گردد.» ماده ۳ این قانون تصریح می کند: «جمعیت ها مکلف اند در پیشبرد اهداف خویش اساسات دین مقدس اسلام، احکام قانون اساسی و مواد این قانون و سایر قوانین نافذ کشور را رعایت نمایند.»

در ماده ۴۰۳ قانون مدنی افغانستان، جمعیت چنین تعریف شده است: «عبارت از مجموع اشخاص حقیقی یا حکمی که برای مدت معین یا غیر معین به منظور تامین اهداف خیریه عام المنفعه اجتماعی، علمی، ادبی، فنی و هنری طور غیر انتفاعی مطابق به احکام قانون تشکیل شده باشد.» ماده ۴۰۴ قانون مذکور نیز تصریح می کند: «جمعیت های که خلاف احکام قانون یا آداب عامه فعالیت نموده یا به اعمالی تشبیه نمایند که بر خلاف منافع ملی و اهداف تاسیسی آن باشد، باطل پنداشته شده هیچ گونه اثری بر آن مرتب شده نمی تواند.»

۳-۴- احزاب و تشکل های سیاسی

یکی از راه های دیگر برای نظارت و مهار قدرت سیاسی، تشکیل احزاب و گروه های سیاسی می باشد. حزب به معنای گروه، دسته و گروه از مردم آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۸۹۰۸) که جمع آن احزاب می شود. تعریف این مفهوم در طول تاریخ تغییر کرده است. در یک تعریف می توان گفت که «حزب اجتماع گروه شهروندانی است که آرمان مشترک و منافع ویژه شان آنها را از گروه بزرگ تر که جامعه ملی است مشخص می سازد و با داشتن تشکیلات و برنامه منظم و یاری مردم می کوشند که قدرت دولتی را در کشور به دست گیرند یا این که با قدرت همباز گردند... برنامه و آرمان های شان را به تحقق برسانند و در این راه از همه توانایی ها، به ویژه از ابزارهای قانونی یاری می گیرند» (ابوالحمد، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۴۰۷).

امروز در اغلب کشورهای جهان زندگی سیاسی پیرامون حزب ها و گروه های سیاسی می چرخد و کم تر کشوری است که در آن حزب نباشد و همچنان در بیشتر قوانین کشورها لازم و سودمند بودن احزاب و گروه های سیاسی اعلام و پذیرفته شده است. افغانستان نیز در جمع این کشورهاست و در قوانین افغانستان احزاب به رسمیت شناخته شده است و عملاً احزاب در کشور فعالیت دارند. در ماده ۲ قانون احزاب، حزب سیاسی طور ذیل تعریف گردیده است: «حزب سیاسی به مفهوم این قانون، جمعیت سازمان یافته است از اشخاص حقیقی که طبق احکام این قانون و اساسنامه مربوط، برای نیل به اهداف سیاسی در سطح ملی و محلی فعالیت می نماید.»

بر علاوه بند ۱ ماده ۳۵ قانون اساسی که در بحث جامعه مدنی ذکر شد، بند ۲ همین ماده تصریح می کند: «اتباع افغانستان حق دارند مطابق به احکام قانون، احزاب سیاسی تشکیل دهند، مشروط بر این که: مرامنامه و اساسنامه حزب، مناقض احکام دین مقدس اسلام و نصوص و ارزش های مندرج این قانون نباشد؛ تشکیلات و منابع مالی حزب علنی باشد؛ اهداف و تشکیلات نظامی و شبه نظامی نداشته

۵. انجمن، اجتماع داوطلبانه اشخاص حقیقی است که برای حصول مقاصد علمی، ادبی و حرفه‌ای، اتحادیه، اجتماع داوطلبانه اشخاص حکمی است که برای مقاصد مشترک مشروع حرفه‌ای، صنفی و تخصصی؛ و شورا، اجتماع داوطلبانه اشخاص حقیقی است که برای حصول مقاصد مشترک قومی، صنفی و منطقه‌ای مطابق به احکام این قانون ایجاد می گردند. مجمع، اجتماع و یا جمع شدن گروهی از اشخاص و نهادهای است که برای یک هدف مشترک و مشخص دور هم جمع می شوند.

باشد؛ وابسته به حزب سیاسی و یا دیگر منابع خارجی نباشد. در ادامه بند ۳ ماده مذکور نیز بیان می کند: «تاسیس و فعالیت حزب بر مبنای قومیت، سمت، زبان و مذهب فقهی جواز ندارد.»

ماده ۴ قانون احزاب سیاسی بیان می کند: «اتباع افغانستان که سن ۲۵ سالگی را تکمیل نموده باشند، مطابق احکام قانون می توانند آزادانه حزب سیاسی را تاسیس نمایند.» دولت هم مکلفیت دارد که امنیت و مصونیت دفاتر احزاب سیاسی را تامین نماید: «دفتر مرکزی حزب سیاسی در داخل و فعالیت های آن در داخل و خارج کشور مجاز می باشد. دولت مصونیت و امنیت دفاتر احزاب سیاسی را در مرکز و ولایات تامین می نماید» (ماده ۷ قانون احزاب).

در مورد انحلال احزاب سیاسی در افغانستان باید گفت که هیچ مرجع حق انحلال آنها را ندارد؛ مگر این که در قانون یا اساسنامه آنها ذکر شده باشد و یا این که محکمه ذیصلاح بنابر دلایل موجه چنین تصمیمی بگیرد. در بند اخیر ماده ۳۵ قانون اساسی تصریح شده است: «جمعیت و حزبی که مطابق به احکام قانون تشکیل می شود، بدون موجبات قانونی و حکم محکمه با صلاحیت منحل نمی گردد.»

۱-۴-۳- حدود احزاب سیاسی

بر علاوه شرایطی که در ماده ۳۵ قانون اساسی در بالا ذکر شد، احزاب سیاسی مطابق ماده ۶ قانون احزاب، فعالیت های زیر را انجام داده نمی توانند: پیروی از اهداف مناقض احکام دین مقدس اسلام و ارزش های مندرج قانون اساسی افغانستان؛ استفاده از قوه یا خشونت یا تهدید یا تبلیغ استفاده از قوه؛ تحریک به تعصبات قومی، نژادی، مذهبی یا سمتی؛ ایجاد خطر مشهود در برابر حقوق و آزادی های افراد و برهم زدن عمدی نظم و امنیت عامه؛ داشتن تشکیلات نظامی یا تباری مستند با نیروهای قوای مسلح؛ وابستگی سیاسی و تمویل از منابع خارجی.

۵-۳- اجتماع، اعتصاب، مظاهره و تحصن

راه دیگر برای نظارت و مهار قدرت سیاسی از سوی مردم اجتماع، اعتصاب، مظاهره و تحصن می باشد. مردم حق دارند دست به اجتماع، اعتصاب، مظاهره و تحصن بزنند و رئیس جمهور و کارگزاران دولتی را از کج روی ها مانع شوند. این حق در قوانین افغانستان به رسمت شناخته شده است. ماده ۳۶ قانون اساسی افغانستان بیان می کند: «اتباع افغانستان حق دارند برای تامین مقاصد جایز و صلح آمیز، بدون حمل سلاح، طبق قانون، اجتماع و تظاهرات نمایند.» آن گونه که در ماده مذکور ملاحظه می شود، اجتماع و تظاهرات به عنوان یک حق برای شهروندان افغانستان شناخته شده است. از یک طرف به عنوان حق شناخته شده است و از طرف دیگر برای آن محدودیت وضع شده است؛ یعنی این حق زمانی مشروع و قابل اعمال است که اول مطابق قانون باشد، دوم برای مقاصد جایز و صلح آمیز باشد و سوم بدون حمل سلاح انجام شود.

مطابق ماده ۲ قانون اجتماعات، اعتصابات و تظاهرات، یکی از اهداف این قانون طرز برگزاری اجتماع، اعتصاب، مظاهره و تحصن برای مقاصد جایز و صلح آمیز است. ماده چهارم این قانون می گوید: «اتباع افغانستان حق دارند، برای تامین مقاصد جایز و صلح آمیزی که منافعی ملی و مغایر احکام قانون اساسی نباشد، بدون حمل سلاح مطابق احکام این قانون، اجتماع، اعتصاب و مظاهره نمایند.» از نظر این قانون اجتماع عبارت از گرد همایی بیش از ده نفر طور منظم، علنی و هم آهنگ در یک محل عام است جهت تبارز نظریات یا احساسات آنها راجع به یک امر مشروع و قانونی و جلب افکار عامه و دولت در مورد آن (فقره ۱، ماده ۳ قانون اجتماعات، اعتصابات و تظاهرات). اعتصاب عبارت است از امتناع شخص یا اشخاص از اجرای کار و یا امتناع از خوردن غذا یا سایر موارد مشابه جهت برآورده شدن هدف معین که به آن توسل می ورزند (فقره ۲ ماده ۳ همان قانون). مظاهره عبارت است از اجتماع و راهپیمایی اشخاص به صورت مسالمت آمیز، منظم و علنی در مسیر معین به منظور تبارز احساسات یا مطرح ساختن خواست های مشخص یا معین شان (فقره ۳ همان ماده). و تحصن عبارت است از نشستن یک یا بیش از یک شخص است در محل معین با برپا کردن خیمه یا بدون آن به منظور تحقق خواسته های مشروع و قانونی و یا احقاق حقوق حقه خود و یا سایر اشخاص (فقره ۴ همان ماده).

ماده ششم قانون فوق تصریح می کند: «اشتراک در اجتماع، اعتصاب، مظاهره و تحصن داوطلبانه می باشد. هیچ شخص نمی تواند به مقصد تامین منافع شخصی و یا گروهی، اشخاص را به اشتراک در اجتماعات، اعتصاب، مظاهره و تحصن مجبور نماید.» پولیس همچنان مکلف شده است که امنیت و مصونیت اجتماعات را بگیرد. در این ارتباط ماده ۱۵ قانون فوق بیان می کند: «پولیس مکلف است در صورت دریافت اطلاع کتبی مبنی بر برگزاری اجتماع، اعتصاب، مظاهره و تحصن، امنیت و مصونیت اشتراک کنندگان را با رعایت قوانین نافذ کشور، تامین نماید.»

۱-۵-۳- حدود اجتماع، اعتصاب، مظاهره و تحصن

مطابق ماده ۸ قانون اجتماعات، اعتصابات و تظاهرات، اتباع کشور تحت شرایط ذیل حق برگزاری، اجتماع، اعتصاب، مظاهره و تحصن را دارا می باشند: داشتن هدف اصلاحی به منظور بهبود وضعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، هنری، صنفی و امنیتی کشور؛ مشخص بودن هدف برگزاری، اجتماع، اعتصاب، مظاهره و تحصن؛ ارایه تعهد از طرف سازمان دهندگان مبنی بر عدم حمل سلاح، وسایل ضربه و

ماده ۲۶۲ کد جزای افغانستان، در این زمینه تصریح می کند: «هرگاه شخص یا اشخاص رهبری کننده اجتماعات، اعتصابات و تظاهرات دستور اجرای اعمال خشونت آمیز را به اشتراک کنندگان اجتماعات، اعتصابات و تظاهرات صادر و از اشتراک کنندگان متوصل به اعمال متذکره گردند، در صورت ارتکاب ضرب، جرح، قتل یا سایر نتایج مادی سازمان دهنده، رهبری کننده، امر دهنده یا اجرا کننده به حد اکثر جزای جرم ارتكابی محکوم می گردند. شخصی که به نفع گروه یا دولت خارجی مخالف دولت جمهوری اسلامی افغانستان دیگران را به اجتماع، اعتصاب، مظاهره یا تحصن علیه دولت جمهوری اسلامی افغانستان، سازمان دهی، رهبری و یا امر دهد به حد اکثر حبس طویل محکوم می گردد. هرگاه اشتراک کننده اجتماع، اعتصاب، مظاهره و تحصن به پخش شایعاتی مبادرت ورزند که سبب وحشت در اجتماع گردد، به حبس متوسط محکوم می گردد. شخصی که در اجتماع، اعتصاب، مظاهره یا تحصن سلاح ناربه را حمل نماید حداکثر مجازات

مندرج فصل جرایم مرتبط به سلاح ناریه، مهمات و مواد منفجره این قانون محکوم می گردد. شخصی که در اجتماع، اعتصاب، مظاهره یا تحصن سلاح ناریه استعمال نماید در صورتی که سبب وحشت مردم گردد، به حد اکثر حبس متوسط محکوم می گردد. هرگاه عمل مندرج فقره ۵ این ماده سبب حرج یا قتل گردد، مرتکب علاوه بر مجازات فقره متذکره به مجازات جرم مرتکبه، نیز محکوم می گردد. هرگاه سازمان دهنده بدون اطلاعیه کتبی و داشتن اجازه قبلی از مراجع ذیصلاح، اجتماع، اعتصاب یا مظاهره را براه اندازد به جزای نقدی از سی هزار تا شصت هزار افغانی محکوم می گردد.»

۴- ضمانت اجرای نظارت و مهار قدرت سیاسی

ضمانت اجرا عبارت از وسیله مستقیم یا غیر مستقیم برای انجام دادن الزامات قانونی اعم از امر و نهی و یا جبران زیان دیده می باشد. در زیر به برخی از ضمانت های نظارت و مهار قدرت سیاسی پرداخته می شود.

۴-۱- معتقدات و احکام دین اسلام

مهمترین ضمانت اجرا یا تضمین برای نظارت و مهار قدرت سیاسی، معتقدات و احکام دین مبین اسلام می باشد. در اسلام بر نظارت و مهار قدرت سیاسی تاکید شده است و مسئولیت انجام آن را بر عهده مردم گذاشته است (آل عمران، ۱۰۵) قدرت امانت الهی است در دست حاکم و حاکم باید به مقتضای آن امانت رفتار کند و از استبداد و خودکامگی بپرهیزد؛ به همین خاطر است که خداوند پس از این که حضرت داود (علیه السلام) را به مقام جانشینی خود در زمین معرفی کرد وی را در مقام داوری به حق محوری و عدم تبعیت از هوای نفس فراخواند (صاد، ۲۶). اسلام، خود محوری و استبداد در رای را رد کرده است و به شورا و مشورت تاکید کرده است (الشوری، ۳۸؛ آل عمران، ۱۵۹). اسلام ظلم را نکوهش کرده (النحل، ۹۰) و عدم اطاعت از ظالمان را در دستور کار قرار داده (هود، ۱۱۳) و تن به ظلم دادن را نیز تقبیح کرده است.

پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) نظارت مردم بر حاکم را نیز واجب دانسته و ضمن سوق دادن مردم به این امر، راهکارهای را نیز بیان کرده اند که سنت قولی و فعلی ایشان گواه بر این مدعاست؛ به عنوان مثال از حاکم نباید در کارهای معصیت اطاعت کرد، اطاعت فقط در کارهای خوب است: علی (علیه السلام) می گویند: رسول الله (صلی الله علیه و اله وسلم) سپاهی را فرستاد و مردی را به عنوان امیر آنان تعیین نمود. آن مرد آتشی روشن کرد و به افرادش گفت: وارد آتش شوید. تعدادی می خواستند وارد آتش شوند؛ اما تعدادی دیگر گفتند: ما از آتش فرار کرده ایم. بعد از آن این ماجرا را برای رسول الله (صلی الله علیه و اله وسلم) بازگو کردند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) خطاب به کسانی که می خواستند وارد آتش شوند، فرمودند: «اگر وارد آتش می شدید تا روز قیامت در آن باقی می ماندید.» و کسانی را که از ورود به آتش خودداری کرده بودند، مورد ستایش قرار داد و فرمودند: «در معصیت الله نباید از هیچ کس، اطاعت کرد. اطاعت فقط در کارهای خوب است.» (مختصر صحیح مسلم، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۶۲).

در ماده سوم قانون اساسی، به طور صریح تصریح شده است که «در افغانستان، هیچ قانون نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.» با توجه به این ماده قانون، مردم باید مطابق به معتقدات و احکام دین مبین اسلام حرکت کنند، چه رییس جمهور باشد و چه افراد عادی. اسلام امر می کند که مردم بر عملکرد حاکمان نظارت کنند و حاکمان نیز پاسخ گو در برابر مردم باشند.

۴-۲- قانون اساسی

یکی از مهمترین ضمانت های اجرا یا تضمین ها برای نظارت و مهار قدرت سیاسی، مجموعه ای از قواعد و مقررات هستند که در یک مجموعه تحت نام قانون اساسی وضع شده اند (کاتوزیان، ۱۳۹۴، ص ۱۲۲). که عالی ترین سند حقوقی کشور به شمار می رود و سایر قوانین در مطابقت با آن تنظیم و وضع می شوند.

اگرچه قدرت سیاسی برای برقراری نظم عمومی در جامعه و دفاع از آن در برابر دشمنان امر مفید و ضروری است؛ اما در عین زمان یک امر خطرناک نیز می باشد؛ زیرا ممکن است به دست شخص ضروری بیفتد و وسیله ظلم و ستم گری شود و جامعه را به تباهی کشد. البته امروز مقاومت و پایداری افراد در برابر یک دولت خودکامه دشوار گردیده است (طباطبایی، ۱۳۹۶، ص ۲۰۹). به همین لحاظ برای جلوگیری از تجاوز دولت ها به پیمانی که رابط بین آنها و ملت است، برای قوانین اساسی احترام و حیثیت خاص قایل اند و آنها را ممتاز از سایر قوانین ساخته اند. بسیاری از کشورها حقوق فردی را در قانون اساسی نوشته اند (بوشهری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۵۳-۵۴). و همچنان تعیین حدود اختیار قوه مقننه و رابطه آن با دو قوه مجریه و قضاییه با قانون اساسی است؛ به همین جهت مجلس قانونگذاری عادی حق نسخ و تجدید نظر در آن را ندارد و در همه حال باید از قواعد عالی آن پیروی کند (کاتوزیان، ۱۳۹۴، ص ۱۲۲).

در افغانستان، قانون اساسی به معنای مصوب مجالس که به توشیح رییس جمهور رسیده باشد نیست؛ بلکه قانون است مصوبه لویه جرگه که در این قانون، حقوق و آزادی های فردی و وظایف و صلاحیت های رییس جمهور و کارگزاران دولتی رسماً درج شده است و رییس جمهور و کارگزاران دولتی ملتزم و متعهد به آن دانسته شده اند و مردم بر عملکرد آنها نظارت می کنند. اگر رییس جمهور و کارگزاران دولتی به تعهدات و وظایف خویش عمل نکنند، مردم حق دارند که در برابر آنها بایستند و آنها را به رعایت قوانین وادار کنند.

۱-۲-۴- حاکمیت مردم

یکی از تضمین های اساسی که در قانون اساسی درج شده است، حاکمیت مردم است؛ یعنی هیچ فرد و گروهی حق ندارد فرمانروایی کند؛ مگر به رضات مردم؛ این مردم هستند که رییس جمهور و کارگزاران دولتی را تعیین می کنند؛ بنابراین زمانی که مردم آنها را انتخاب می کنند، در برابر مردم مسئول هستند و باید در باره اعمال خود حسابده باشند.

در مقدمه قانون اساسی آمده است: «ما مردم افغانستان... به منظور تاسیس نظام متکی بر اراده مردم و دموکراسی... این قانون اساسی را مطابق به واقعیت های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی کشور و مقتضیات عصر، از طریق نمایندگان منتخب خود در لویه جرگه مورخ چهاردهم جدی سال یک هزار و سه صد و هشتاد و دو هجری شمسی در شهر کابل تصویب کردیم.» مطابق ماده ۴ قانون اساسی، حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می کنند. مطابق ماده ۶ قانون اساسی، دولت مکلف شده است که به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تامین وحدت ملی، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه مناطق کشور بپردازد. در ماده ۷ این قانون نیز آمده است: «دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین الدول، میثاق های بین المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می کند.»

۲-۲-۴- تفکیک قوا

تضمین دیگر در قانون اساسی، تفکیک قوا می باشد؛ یعنی تفکیک اقتدار دولت و واگذاری هر کدام به دست ارگان های مختلف؛ زیرا تمرکز قدرت در دست شخص واحد و یا گروه واحد، خطر استبداد را افزایش می دهد (طباطبایی، ۱۳۹۶، ص ۲۱۱). اصل تفکیک قوا ابزاری است برای پیشگیری از استبداد سیاسی، ایجاد حکومت دموکراتیک، مهار قدرت با قدرت و حفظ حقوق و آزادی های فردی و جمعی. با نگاهی گذرا به قانون اساسی افغانستان، این نتیجه به دست می آید که نظام سیاسی افغانستان با وجود تفکیک وظایف و تشخیص قلمرو وظایف و صلاحیت های قانونی هر یک از قوا، تابع نظریه همکاری و تفکیک نسبی قواست. تفکیک قوا به عنوان یک اصل به طور صریح در قانون اساسی ذکر نشده است؛ اما به صورت ضمنی پذیرفته شده است. قانون اساسی افغانستان دارای ۱۲ فصل است؛ فصل چهارم به حکومت، فصل پنجم به شورای ملی و فصل هفتم به قوه قضاییه اختصاص داده شده است. همچنان ماده ۶۰ قانون اساسی در این رابطه بیان می کند: «رییس جمهور در راس دولت جمهوری اسلامی افغانستان قرار داشته، صلاحیت های خود را در عرصه اجراییه، تقنینیه و قضاییه مطابق به احکام این قانون اساسی اعمال می کند.» یعنی رییس جمهور بر علاوه این که در راس قوه مجریه قرار دارد، ریاست دولت را به عهده دارد و صلاحیت های نیز در هر سه قوه دارد.

با توجه به آنچه که گفته شد، نتیجه گرفته می شود که در افغانستان سه قوه (مقننه، مجریه و قضاییه) پذیرفته شده و هر کدام دیگری را نظارت می کند. رییس جمهور که در راس قوه اجراییه قرار دارد در برابر ملت و مجلس نمایندگان مسئول می باشد (ماده ۶۹ قانون اساسی). وزرا از وظایف مشخصه خود نزد رییس جمهور و مجلس نمایندگان مسئولیت دارند (بند ۲ ماده ۷۷ قانون اساسی) یکی از وظایف حکومت این است که در ختم سال مالی در باره امور انجام شده و پروگرام های عمده سال مالی جدید به شورای ملی گزارش بدهد (بند ۵ ماده ۷۵ اساسی). مجلس نمایندگان صلاحیت دارد به پیشنهاد یک ثلث اعضا جهت بررسی و مطالعه اعمال حکومت، کمیسیون خاص تعیین نماید (ماده ۸۹ قانون اساسی). مجلس نمایندگان می تواند هر یک از وزرا را استیضاح کند و اگر توضیح ارایه شده از طرف وزرا قناعت بخش نبود، موضوع رای عدم اعتماد بررسی می گردد (ماده ۹۲ قانون اساسی). یکی از صلاحیت های شورای ملی تصویب بودجه دولتی و اجازه اخذ یا اعطای قرضه می باشد (بند ۳ ماده ۹۰).

از طرف دیگر حکومت می تواند در زمان تعطیل مجلس نمایندگان، در صورت ضرورت عاجل، به استثنای امور مربوط به بودجه و امور مالی، فرامین تقنینی را ترتیب دهد (بند ۱ ماده ۷۹). جلسات فوق العاده شورای در ایام تعطیل به امر رییس جمهور دایر شده می تواند (بند ۲، ماده ۱۰۷). از صلاحیت های رییس جمهور افتتاح اجلاس شورای ملی و خاتمه دادن آن (بند ۹ ماده ۶۴) و توشیح قوانین و فرامین تقنینی است (بند ۱۶ ماده ۶۴).

۳-۲-۴- اصل حاکمیت قانون

یکی از اصول که در قانون اساسی به آن تاکید شده است و می تواند تضمینی برای نظارت مردم بر قدرت سیاسی باشد، اصل حاکمیت قانون است. در حقوق اساسی مقصود از حکومت قانون، این است که اقتداراتی که رهبران، سیاستمداران و ماموران حکومت به مورد اجرا می

گذارند باید مشروع یعنی مطابق قانون باشد و قانون باید منطبق با موازین عدالت باشد؛ چنان که افراد بدون تبعیض در برابر قانون یکسان باشند و هیچ کس را نتوان از آزادی، وضع اجتماعی و دیگر حقوقش محروم ساخت؛ مگر با محاکمه عادلانه توسط دادگاه بی طرف. قدرت قطعی و نهایی در سراسر کشور تنها با قانون است و تمایلات شخصی و استبدادی از هر نوع و از هر قبیل، به وسیله هر کس در هر مقامی تجاوز به حریم قانون به شمار می رود. هیچ کس، چه در حکومت و چه غیر آن و هیچ سازمانی چه دولتی و غیر دولتی نمی تواند به استناد آنچه که در قانون به صراحت نیامده فرمان دهد (بوشهری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۲۷-۲۸).

ماده ۲۲ قانون اساسی صراحت دارد: «هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می باشند.» ماده ۵۶ نیز تصریح می کند: «پیروی از احکام قانون اساسی، اطاعت از قوانین و رعایت نظم و امن عامه وجوبه تمام مردم افغانستان است.» عملکرد قوای سه گانه محدود به قانون است. ماده ۱۳۰ قانون اساسی در مورد قوه قضاییه بیان می کند: «محاکم در قضایای مورد رسیدگی، احکام این قانون اساسی و سایر قوانین را تطبیق می کند. هرگاه برای قضیه یی از قضایای مورد رسیدگی، در قانون اساسی و سایر قوانین حکمی موجود نباشد، محاکم به پیروی از احکام فقه حنفی و در داخل حدودی که این قانون اساسی وضع نموده، قضیه را به نحوی حل و فصل می نمایند که عدالت را به بهترین وجه تامین نماید.» در ادامه در ماده ۱۳۱ این قانون بیان شده است: «محاکم برای اهل تشیع، در قضایای مربوط به احوال شخصیه، احکام مذهب تشیع را مطابق به احکام قانون تطبیق می نمایند...» در مورد قوه مجریه در بند ۲ ماده ۵۰ تصریح می کند: «اداره اجراء خود را با بیطرفی کامل و مطابق به احکام قانون عملی می سازد.»

رییس جمهور در حلف که به جا می آورد، سوگند یاد می کند که قانون اساسی و سایر قوانین را رعایت کند: «به نام خداوند بزرگ سوگند یاد می کنم که دین مقدس اسلام را اطاعت و از آن حمایت می کنم. قانون اساسی و سایر قوانین را رعایت و از تطبیق آن مواظبت می نمایم...» (ماده ۶۳ قانون اساسی افغانستان). ماده ۷۶ قانون مذکور بیان می کند: «حکومت برای تطبیق خطوط اساسی سیاست کشور و تنظیم وظایف خود مقررات وضع و تصویب می کند. این مقررات باید مناقض نص یا روح هیچ قانون نباشد.» ماده ۷۷ نیز می گوید: «وزرا وظایف خود را به حیث آمرین واحدهای اداری در داخل حدودی که این قانون اساسی و سایر قوانین تعیین می کند، اجرا می نمایند.»

۴-۲-۴- انتخابی بودن و محدودیت زمانی برای برخی سمت ها

مردم افغانستان، رییس جمهور (ماده ۶۱ قانون اساسی)، نمایندگان شورای ملی (مجلس نمایندگان و مجلس سنا) (ماده های ۸۳ و ۸۴ قانون اساسی)، نمایندگان شوراهای ولایتی (استان) (ماده ۱۳۸ قانون اساسی)، ولسوالی ها (شهرستان ها) (ماده ۱۴۰ قانون اساسی) و شاروال ها (شهرداری ها) (ماده ۱۴۱ قانون اساسی) را به طور مستقیم، برای یک مدت معین انتخاب می کنند. از این که مقامات مذکور برای یک مدت معین انتخاب می شوند، اگر مطابق قانون حرکت نکنند، به حقوق و آزادی های مردم احترام نگذارند و استبداد و خودکامگی پیشه کنند، مردم می توانند پس از این که مدت آنها به پایان رسید، دیگر آنها را انتخاب نکرده و فرد یا افراد دیگر را به جای آنها انتخاب کنند.

۴-۳- افکار عمومی

تضمین دیگر برای نظارت مردم بر قدرت سیاسی، افکار عمومی است. افکار عمومی مردم نیروی بسیار قدرتمندی است که نقش اساسی در سمت و سو دهی قوای دولت دارد. امروز که رسانه ها و مطبوعات گسترش پیدا کرده و سطح سواد بالا رفته است، افکار عمومی اهمیت دو برابر یافته است. فشار افکار عمومی مردم، رییس جمهور و کارگزارانی دولتی را وادار می کند که خود را تابع قواعد حقوق بسازند. رییس جمهور و کارگزاران دولت، برای این که با مخالفت افکار عمومی مواجه نشوند، به نظرات و انتقادات که از طرف مردم مطرح می شوند، تمکین می کنند و تلاش می ورزند که به نظرات و انتقادات مردم، توجه کرده و آنها را نادیده نگیرند.

۵- موانع قانونی و عملی بر سر راه نظارت و مهار قدرت سیاسی

نخستین موانع بر سر راه نظارت و مهار قدرت سیاسی، موانع قانونی است؛ قانون اساسی، موقعیت و صلاحیت های گسترده به رییس جمهوری در برابر قوه مقننه و قضاییه داده است که هر زمان خطر این می رود که از آن موقعیت و صلاحیت ها سو استفاده کرده و به سوی استبداد حرکت کند- چیزی که اتفاق افتاده است- و در برابر این صلاحیت ها، نهادهای نظارتی محکم و آنچنانی هم وجود ندارد که بتواند از استبداد رییس جمهور جلوگیری کرده و آن را مهار کند. ماده ۶۹ قانون اساسی این گونه تصریح می کند: «رییس جمهور در برابر ملت و ولسی جرگه (مجلس نمایندگان) مطابق به احکام این ماده مسئول می باشد. اتهام علیه رییس جمهور به ارتکاب جرایم ضد بشری، خیانت ملی یا جنایت، از طرف یک ثلث کل اعضای ولسی جرگه (مجلس نمایندگان) تقاضا شده می تواند. در صورتی که این تقاضا از طرف دو ثلث کل

آرای مجلس نمایندگان تایید گردد، مجلس نمایندگان در خلال یک ماه لویه جرگه^۶ را دایر می نماید. هرگاه لویه جرگه اتهام منسوب را به اکثریت دو ثلث آرای کل اعضا تصویب نمایند، رئیس جمهور از وظیفه منفصل و موضوع به محکمه خاص محول می گردد. محکمه خاص متشکل است از رئیس مشرانو جرگه، سه نفر از اعضای ولسی جرگه و سه نفر از اعضای ستره محکمه (دادگاه عالی) به تعیین لویه جرگه، اقامه دعوی توسط شخصی که از طرف لویه جرگه تعیین می گردد صورت می گیرد. آن گونه که در ماده مذکور روشن و آشکار است، پاسخگو کردن رئیس جمهور خیلی پیچیده و کار دشوار می باشد.

بر علاوه موانع قانونی، در عمل نیز عوامل و موانع بر سر راه نظارت و مهار قدرت سیاسی از سوی مردم وجود دارد که در زیر به مهمترین آنها پرداخته می شود.

۵-۱- استبداد و خودکامگی

یکی از عوامل که بر سر راه نظارت بر قدرت سیاسی وجود دارد، استبداد و خودکامگی افرادی است که به قدرت می رسند. افراد زمانی که به قدرت می رسند، متأسفانه استبداد و خودکامگی پیشه کرده و در عمل در پیشبرد امور سیاسی و تطبیق قدرت، به نقش و قدرت اصلی مردم ارج و احترام نگذاشته و آنها را از این حق محروم می سازند.

در افغانستان، رئیس جمهور رئیس کشور به شمار می رود و بسیاری از اختیارات پادشاهی را از نظام های سیاسی سلطنتی گذشته به ارث برده است؛ زیرا در تدوین قانون اساسی، قانون اساسی عصر ظاهر شاه مبنای قرار گرفته بود. به همین دلیل زمینه برای استبداد رئیس جمهور فراهم است (صداقت، ۱۳۹۱، ص ۱۰۹). با توجه به اختیارات رئیس جمهوری مطابق قانون اساسی و پیچیدگی های روند پاسخگو ساختن وی (ماده ۶۹ قانون اساسی)، اگر بر اساس مصالح ملی عمل نکند، در گرداب استبداد و خودکامگی می افتد- آن گونه که افتاده اند- و در عمل مهار خود رایی وی بسیار کم است.

۵-۲- شکاف و تعارض قومی و زبانی

از عوامل دیگر بر سر راه نظارت و مهار قدرت سیاسی از سوی مردم در افغانستان، موجودیت شکاف و تعارض قومی و زبانی است. این شکاف های قومی و زبانی، سبب به وجود آمدن گروه بندی های متعدد انسانی شده است و دلیل برجسته و فعال بودن این گروه بندی ها در افغانستان این است که مردم پیش از آن که خود را متعلق به کشور بدانند، به گروه های قومی و زبانی احساس وابستگی می کنند (صداقت، ۱۳۹۱، ص ۱۰۴). بر اساس جامعه شناسی سیاسی، هنگامی که اعضای یک گروه نسبت به گروه یا گروه های قومی دیگر در موضع قدرت قرار دارند، «حصر قومی» مطرح می شود. در این شرایط، حصر قومی بر تخصیص منابع یا به عبارت دیگر، با نابرابری ها در توزیع ثروت، قدرت سیاسی و دیگر منابع قدرت منطبق می شود. حصر قومی، وسیله ای است که دفاع از موقعیت ممتاز گروه مسلط را فراهم می کند (صداقت، ۱۳۹۱، ص ۱۰۵ به نقل از آنتونی گیدنز، جامعه شناسی، مترجم منوچهر صبوری، ۱۳۷۳، ص ۲۶۹). این وضعیت محرومیت اجتماعی گروه های دیگر قومی و زبانی را در پی داشته و زمینه را برای تنازع و کشمکش های گروهی فراهم ساخته است. نخبگان قومی و نژادی و زبانی و مذهبی با استفاده از بستر محرومیت اجتماعی، موج های را به وجود آورده اند و با بسیج قومی، زبانی، مذهبی و نژادی و حتا ایجاد شکاف در درون گروه های قومی و دامن زدن به منازعه های گروهی، به دنبال کسب قدرت سیاسی هستند (صداقت، ۱۳۹۱، ص ۱۰۶).

۵-۳- عدم رشد و آگاهی لازم

از موانع دیگر نظارت بر قدرت سیاسی، عدم رشد و آگاهی لازم است. البته نظارت در صورتی می تواند ره آورد مثبت داشته باشد که مردم از رشد و آگاهی لازم برخوردار باشند. رشد و آگاهی پیش زمینه بسیار مهمی است برای آن که آرای عمومی در این مورد سازگار باشد. اگر رشد و آگاهی عمومی کافی نباشد، آرای عمومی نه تنها تضمینی برای حقوق مردم نخواهد بود؛ بلکه به ضد آن تبدیل خواهد شد. در واقع به نام آرای عمومی و به جای رشد عمومی، عوام فریبی رخ می نماید. افزایش آگاهی صحیح مردم و پیشگیری از عوام فریبی، به اطلاع رسانی صحیح و منطبق بر واقعیت رسانه های جمعی و تبلیغات منطقی و معقول بستگی دارد. در غیر این صورت، نه تنها رشد و آگاهی مردم را به دنبال نخواهد داشت که مردم را گمراه می کند و اطلاعات نادرست مبنای آرای عمومی خواهد شد و چه بسا افرادی بر سر کار آیند که عملکرد آنان، مغایر با قانون اساسی و حقوق ملت باشد (صداقت، ۱۳۹۱، ص ۲۲۵).

۶. لویه جرگه عالی ترین مظهر اراده مردم افغانستان می باشد. لویه جرگه متشکل است از: اعضای شورای ملی (مجلس نمایندگان و مجلس سنا)، روسای شوراهای ولایات و ولسوالی ها (استان ها و شهرستان ها)، وزراء، رئیس و اعضای ستره محکمه و لوی سارنوالی (دادگاه عالی و دادستان کل)، می توانند در جلسات لویه جرگه بدون حق رای اشتراک ورزند (ماده ۱۱۰ قانون اساسی افغانستان).

۴-۵- عدم تطبیق یکسان قانون

آخرین قانون اساسی در افغانستان در سال ۱۳۸۲ ه.ش تصویب و توشیح شده است. این قانون از زمان توشیح آن تا اکنون بالای همه به طور یکسان تطبیق نشده است. قانون ساختن یک مساله است و تطبیق آن مساله دیگر. زمانی که قانون تصویب و توشیح شد باید تطبیق شود و این تطبیق هم باید بالای همه به طور یکسان باشد؛ تنها نوشتن و تصویب و توشیح قانون در روی کاغذ بی معناست. در ماده ۵۶ قانون اساسی به طور صریح و روشن تصریح گردیده است که: «پیروی از احکام قانون اساسی، اطاعت از قوانین و رعایت نظم و امن عامه وجبیه تمام مردم افغانستان است.»

در افغانستان، قانون بالای تمام افراد جامعه به طور یکسان تطبیق نشده است؛ بلکه پول و قدرت فراتر از قانون عمل کرده و قانون تنها بالای افراد کم زور و ناتوان تطبیق شده است. قانون اساسی افغانستان، از جمله قوانین به شمار می رود که کمتر به اجرای آن توجه صورت گرفته است و این قانون در نخست از رییس جمهور گرفته تا مقامات بلند پایه دولت و نهادهایی اجرایی مورد بی توجهی و نقض قرار گرفته و تطبیق نمی شود و این مساله فرهنگ قانون گریزی را مستحکم تر کرده است و از طرف دیگر افراد قدرتمند قانون گریزی کرده و میلیون ها دالر از سرمایه های مردم را به جیب زده اند و هیچ نهاد و شخص نیست که به طور جدی از قانون گریزی افراد قدرتمند جلوگیری کند. عدم تطبیق یکسان قانون، متأسفانه فروپاشی نظم جامعه را به همراه داشته است. عدم تطبیق یکسان قانون و قانون گریزی سبب شده است که متأسفانه سخنی معروف شود که می گویند: تنها ماده که تطبیق شده، ماده ۲۱ قانون اساسی است. این ماده بیان می کند که «پایتخت افغانستان، شهر کابل است.»

۴-۵- جنگ و ناامنی و دخالت بیگانگان

جنگ و ناامنی و دخالت بیگانگان از موانع بر سر راه نظارت و مهار قدرت سیاسی بوده است. مردم افغانستان به ویژه در ۲۰ سال اخیر همیشه امنیت مالی و جانی شان در معرض خطر بوده است. مداخله کشورهای منطقه و جهان در امور افغانستان و حمایت دولت های خارجی از افراد و حکومت های خاص، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم نظارت بر قدرت سیاسی را به دشواری مواجه ساخته است.

۴-۵- مطبوعات و رسانه ها

مطبوعات و رسانه ها را نمی توان در این زمینه نادیده گرفت. در کشورهایی که رادیو و تلویزیون با سرمایه های خصوصی تاسیس و اداره می شوند و دولت نظارت کلی بر آنها دارد، هرکس بیشتر پول دهد، وقت بیشتری در اختیارش می گذارند. در کشورهایی که دولت مالک آنهاست، فشارهای سیاسی بر مسئولان نقش عمده دارد؛ چنان که سران احزاب نیرومند نه تنها احزاب کوچک را از حق شان محروم می کنند؛ بلکه هرکس را که با سیاست های سران حزب مخالف باشد، هرچند این اشخاص از حزب خود شان باشند، از دسترسی به رادیو و تلویزیون باز می دارند. گاهی از سخنرانی های مهم نمایندگان و سیاستمداران، یکی دو جمله انتخاب می کنند و به دنبال آن نظر اشخاص غیر مسئول را در رد آنها به تفصیل می آورند یا پلاکاردهایی که جمعیت با خود آورده، به گونه معارض یکدیگر نشان می دهند که چهره ای دروغگو و تیره از آنان می سازند. با ادامه این شیوه ها و تکرار این صحنه ها، افکار عامه را زیر نفوذ می گیرند و حوادث جاری را در ذهن مردم از مسیر عادی و طبیعی و بی طرفانه منحرف می سازند (بوشهری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۲۱۰-۲۱۱). دو آفت در مطبوعات شایسته یادآوری است «رقابت شدید میان نشریه ها که سبب از پا درآمدن خرده پاها می گردد و دیگر چشم داشت مطبوعات به آگهی ها و درآمدهای که از این راه به دست می آورند، ممکن اخبار و عقاید را چاپ و منتشر کنند که خوانندگان بیسندند، هرچند با حقیقت چندان سازگار نباشد» (بوشهری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۲۱۱-۲۱۲).

نتیجه گیری

نگارنده با بررسی که در مورد جایگاه مردم در نظارت و مهار قدرت سیاسی از دیدگاه حقوق افغانستان انجام داده، به نتایج زیر دست یافته است:

- مبنای مشروعیت قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی افغانستان، مردم هستند و نظارت بر قدرت سیاسی به عنوان یک حق اساسی برای مردم پذیرفته شده و مورد تاکید قرار گرفته است.
- مردم می توانند با استفاده از راه های مختلف و متعدد از جمله آزادی بیان، مطبوعات و رسانه ها، احزاب سیاسی و تشکل های سیاسی، جامعه مدنی، اجتماع، اعتصاب، مظاهره و تحصن به نظارت بر قدرت سیاسی پرداخته و آن را از رفتن به سوی فساد و خودکامگی مانع شوند.
- در حقوق افغانستان، با وجود آن که نظارت به عنوان یک حق اساسی پذیرفته شده است؛ دارای محدودیت می باشد. در کل این نظارت در صورتی مشروع است که به آزادی دیگران لطمه نزند، مصالح عامه را به خطر مواجه نسازد و مطابق احکام قانون باشد.
- با وجود ضمانت های اجرایی مثل معتقدات و احکام دین اسلام؛ قانون اساسی و پذیرفتن اصل حاکمیت مردم، تفکیک قوا، اصل حاکمیت قانون و انتخابی بودن و محدودیت زمانی برای برخی سمت ها در آن؛ و افکار عمومی؛ صلاحیت های گسترده رییس جمهوری و پیچیدگی های پاسخگو ساختن وی در قانون اساسی و موانع عملی مثل استبداد و خودکامگی، شکاف و تعارض قومی و زبانی، عدم رشد آگاهی لازم، عدم تطبیق یکسان قانون، جنگ و ناامنی و دخالت بیگانگان و مطبوعات و رسانه ها، نظارت مردم بر قدرت سیاسی را سخت به دشواری مواجه ساخته است.

مأخذ و منابع

کتاب ها

- ابوالحمد، عبدالحمید، مبانی سیاست، تهران: توس، چاپ نهم، ۱۳۸۲.
- اخوان کاظمی، بهرام، نظارت در نظام اسلام، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۱.
- بوشهری، جعفر، حقوق اساسی مسائل، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت اسلامی، قم: موسسه کتاب بوستان، چاپ ششم، ۱۳۸۷.
- حسینی، سید محمد، فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی؛ عربی به فارسی - همراه با معادل انگلیسی، تهران: سروش، چاپ ۲، ۱۳۸۵.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- راغب اصفهانی، فرهنگ قرآنی راغب، مترجم جهانگیر ولدبیگی، سندج: آراس، چاپ ۲، بهار ۱۳۹۶.
- صداقت، قاسم علی، راهکارهای تضمین حقوق شهروندی در فقه اسلامی و قوانین افغانستان، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، بهار ۱۳۹۱.
- ضیایی بیگدلی، محمد رضا، حقوق بین الملل عمومی، تهران: کتابخانه گنج دانش، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۱.
- طباطبایی مومتمی، منوچهر، حقوق اساسی، تهران: نشر میزان، چاپ هجدهم، زمستان ۱۳۹۶.
- عباسی لاهیجی، بیژن، مبانی حقوق اساسی، تهران: جنگل، جاودانه، چاپ دوم، ۱۳۸۹.
- عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ ۲، ۱۳۷۱.
- عمید زنجانی، عباسعلی؛ موسی زاده، ابراهیم، نظارت بر اعمال حکومت و عدالت اداری، تهران: موسسه انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۸۹.
- قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل، بایسته های حقوق اساسی، تهران: نشر میزان، چاپ ۵۳، پاییز ۱۳۹۵.
- قرشی، باقر شریف، نظام حکومتی و اداری در اسلام، مترجم عباسعلی سلطانی گلشیخی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
- قرضاوی، یوسف، فقه سیاسی، مترجم عبدالعزیز سلیمی، تهران: نشر احسان، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، تهران: نشر میزان، چاپ ششم، ۱۳۹۵.
- کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ ۹۹، ۱۳۹۴.
- کلایمرودی، کارلتون و دیگران، آشنایی با علم سیاست، ترجمه بهرام ملکوتی، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۱.
- مرتضایی، سید احمد، مبانی و سازوکار نظارت در حکومت اسلامی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رح، ۱۳۹۲.
- معرفت، هادی، جامعه مدنی، قم: موسسه فرهنگی انتشاراتی المتهید، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- معصومی، سید مسعود؛ میراحمدی، منصور، جامعه مدنی در مطبوعات، موسسه فرهنگی طه، ۱۳۸۷.
- نیشابوری، مسلم بن حجاج، مختصر صحیح مسلم، اختصار کننده زکی الدین عبدالعظیم منذری، ترجمه عبدالقادر ترشایی، زاهدان: انتشارات حرمین، چاپ اول، ۱۳۹۲.
- واعظی، احمد، جامعه دینی، جامعه مدنی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۸.
- ولایی، عیسی، مبانی سیاست در اسلام، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۷.
- هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۰.

مقاله ها

- دلاوری، رضا، نظارت بر قدرت از دیدگاه قرآن، علوم سیاسی - دانشگاه باقر العلوم، شماره ۱۹، از ۱۰۳ تا ۱۱۲، پاییز ۱۳۸۱، تاریخ داندلود: ۱۳۹۹.
- نوروزی، محمد جواد، نظارت عمومی؛ مردم سالاری، اندیشه های حقوق عمومی، شماره ۵، از ۷ تا ۳۴، تابستان ۱۳۹۳، تاریخ داندلود: ۱۳۹۹.

قوانین

- قانون اساسی افغانستان، مصوب ۱۳۸۲.

- قانون اجتماعات، اعتصابات و تظاهرات، منتشره جریده رسمی وزارت عدلیه افغانستان، شماره مسلسل ۸۰۵، سال ۱۳۸۱.
- قانون احزاب سیاسی، منتشره جریده رسمی وزارت عدلیه افغانستان، شماره مسلسل ۹۹۶، سال ۱۳۸۸.
- قانون انتخابات، منتشره جریده رسمی وزارت عدلیه افغانستان، شماره مسلسل ۱۲۲۶، سال ۱۳۹۵.
- کد جزای افغانستان، منتشره جریده رسمی وزارت عدلیه افغانستان، نمبر مسلسل ۱۲۶۰، سال ۱۳۹۶.
- قانون جمعیت ها، منتشره جریده وزارت عدلیه افغانستان، شماره مسلسل ۱۱۱۴، سال ۱۳۹۲.
- قانون رسانه های همگانی، منتشره جریده رسمی وزارت عدلیه افغانستان، شماره مسلسل ۹۸۶، سال ۱۳۸۸.
- قانون مدنی افغانستان، منتشره جریده رسمی وزارت عدلیه افغانستان، شماره مسلسل ۳۵۳، سال ۱۳۵۵.
- قانون مطبوعات افغانستان، منتشره جریده رسمی وزارت عدلیه افغانستان، شماره مسلسل ۸۰۰، مصوب ۱۳۸۰.